

جنگ دوم لبنان: چشم اندازهای راهبردی

زیر نظر شلومو بروم و مئیر الران
ترجمه سعید خاوری نژاد



انتشارات دولتمرد

رشت، ۱۳۹۸

عنوان و نام پدیدآور	: جنگ دوم لبنان: چشم اندازه‌های راهبردی / ویراستاران شلومو بروم، میئر الران؛ ترجمه سعید خاوری نژاد؛ ویراستار وحید خاوری نژاد.
مشخصات نشر	: رشت: انتشارات دولتمرد، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۲ ص.
شابک	: 978-622-95415-7-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The Second Lebanon War: Strategic Perspectives, c2007.
موضوع	: حزب الله (لبنان)
موضوع	: Hizballah (Lebanon)
موضوع	: راهبرد
موضوع	: Strategy
موضوع	: اسرائیل -- تاریخ -- ۱۹۹۳ - م.
موضوع	: -- Israel -- History -- 1993
موضوع	: لبنان -- تاریخ -- جنگ با اسرائیل، ۲۰۰۶ م.
موضوع	: Lebanon War, 2006
شناسه افزوده	: بروم، شلومو
شناسه افزوده	: Brom, Shlomo
شناسه افزوده	: الران، میئر
شناسه افزوده	: Elran, Meir
شناسه افزوده	: خاوری نژاد، سعید، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره	: DS۸۷/۶۵
رده بندی دیویی	: ۹۵۶/۹۲۰۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۴۲۲۲۸

جنگ دوم لبنان: چشم اندازه‌های راهبردی

زیر نظر: شلومو بروم و میئر الران

مترجم: سعید خاوری نژاد

ویراستار: وحید خاوری نژاد

ناشر: دولتمرد

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۴۱۵-۷-۹

تلفن: ۰۱۳-۳۳۵۸۴۶۴۵

همراه: ۰۹۱۱۲۴۸۵۹۶۷

وبسایت: www.dolatmardpub.ir

پست الکترونیک: info@dolatmardpub.ir

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۷	اهداف سیاسی و نظامی در جنگی محدود علیه سازمانی چریکی
۸	مبارزه با سازمانی چریکی
۱۲	تعیین اهداف
۱۶	نیاز به مداخله سیاسی
۱۹	یادداشت ها و ارجاعات
۲۱	فرآیند تصمیم گیری در اسرائیل
۲۱	مقدمه
۲۱	یافتن مشکل
۲۶	بایسته ها
۳۰	آن چه باید انجام شود
۳۲	ارجاعات
۳۳	بازدارندگی و محدودیت های آن
۳۳	معنای بازدارندگی
۳۵	بازدارندگی اسرائیل علیه بازیگران دولتی و غیر دولتی
۳۶	معادله بازدارندگی اسرائیل - حزب الله
۴۰	موازنه بازدارندگی جدید اسرائیل - حزب الله
۴۲	بازدارندگی علیه سوریه
۴۵	ملاحظات بازدارندگی وابسته؛ فلسطینی ها و فراتر از آن ها
۴۸	یادداشت ها و ارجاعات

آزمایش راهبردهای رقیب؛ دو کشتی در حال عبور در شب ۴۹

- ۴۹..... جنگ و اهداف آن
- ۵۱..... حقایق و آمار مربوط به دشمن
- ۵۳..... حقایق و آمار مربوط به ارتش اسرائیل
- ۵۷..... بررسی راهبردهای دشمنان
- ۶۱..... نتیجه گیری

نبرد نظامی در لبنان ۶۳

- ۶۳..... مقدمه
- ۶۴..... عملکرد نیروهای حزب الله
- ۶۵..... عملکرد ارتش اسرائیل
- ۶۶..... استفاده از قدرت هوایی
- ۶۷..... فرماندهی منطقه عملیاتی عمیق
- ۶۸..... پشتیبانی نیروی هوایی از عملیات های فرماندهی شمالی
- ۶۸..... عملکرد نیروهای زمینی
- ۷۲..... عملکرد نیروهای ویژه
- ۷۳..... مفهوم ساختار عملیاتی ارتش اسرائیل
- ۷۵..... درک این مفهوم در جنگ لبنان
- ۷۷..... نتیجه گیری

اطلاعات در جنگ؛ مشاهدات و بینش ها ۸۱

- ۸۱..... ویژگی های حزب الله
- ۸۳..... ارزیابی اطلاعات پیش از جنگ
- ۸۶..... بینش نسبت به اطلاعات
- ۹۰..... نتیجه گیری

افکار عمومی اسرائیل و جنگ دوم لبنان ۹۳

- ۱۱۰..... ارجاعات

دفاع غیر عامل در جنگ دوم لبنان

۱۱۳

۱۱۳.....مقدمه

۱۱۴.....تاب آوری پشت جبهه اسرائیل

۱۲۲.....آماده سازی پشت جبهه

۱۲۶.....نتیجه گیری

۱۲۸.....یادداشت ها

مقدمه

جنگ دوم لبنان مبین نوعی مواجهه نظامی است که با بسیاری از برخوردهای دیگری که اسرائیل پس از تأسیس خود داشته تفاوت دارد. این مواجهه از نوع جنگ های نامتقارن^۱ است که گروه های رقیب در آن دارای تفاوت و توانمندی های نامتوازی می باشند. در جنگ ۲۰۰۶ لبنان، اسرائیل که [ادعا می کند] کشور مستقلی^۲ بوده و از ارتش قدرتمند و سازمان یافته ای بهره می برد با حزب الله سازمانی غیر دولتی بوده روبرو شد که در کشوری فعالیت می کند که در کنترل یک گروه چریکی^۳ به نسبت کوچک نیز ناموفق است. این گروه بی توجه به اندازه خود قادر به نشان دادن توانایی های نظامی قابل توجهی شد و برای این نوع از مقابله به خوبی اقدام کرد. حزب الله برای اسرائیل چالشی جدی به وجود آورد که نتیجه سال ها آماده سازی دقیق و پشتیبانی نزدیک ایرانی ها بود و باعث به وجود آمدن بستری راهبردی شد که توانایی های آن را در برابر رقیب قدرتمندتر خود افزایش داده و ضعف های آن را جبران کرد.

اگرچه در این نوع از مواجهات مشخص نمودن قطعی طرف پیروز یا پیروزی مشکل است، اما روشن است که به دلیل انتظارات موجود، تصور غالب در اسرائیل، جهان عرب و جامعه جهانی مبنی بر آن بوده که حزب الله قادر به کسب امتیازات برجسته و دستاوردهای ملموسی شد و در مقابل، اسرائیل ضربه خورد و از این نبرد ناامید بازگشت. جنگ میان اسرائیل و حزب الله فراتر از آثار نظامی خود، سلسله فرآیندهایی راهبردی را بازتاب داد که برای درک تصویری کلی از منطقه لازم است. یعنی افزایش قدرت افراط گرای اسلامی و

-
1. asymmetrical wars
 2. sovereign state
 3. guerilla

تبدیل تدریجی آن به قدرتی فعال و ضد وضع موجود^۱، تضعیف کشورهای عرب، رشد بازیگران غیر دولتی^۲ که از نقاط ضعف نظام های دولتی سوء استفاده می کنند و در نهایت، مشکلات پیش روی جامعه جهانی به رهبری ایالات متحده در مواجهه با این فرآیندها.

جنگ دوم لبنان در جامعه اسرائیل به مثابه حادثه ای بود که ابعادی بحرانی داشت و هنوز هم جنگ، موضوع بسیاری از مباحث عمومی می باشد. پرسش های اساسی حول موضوعاتی از این قبیل است: ضعف تصمیم گیری های سطوح عالی که در جنگ به نمایش درآمده بود، ارتباطات میان بخش های نظامی و غیر نظامی، نقش ارتش اسرائیل^۳ در جامعه، تبدیل پشت جبهه^۴ به میدان نبرد و همچنین ارتباط نزدیک اسرائیل با فرآیندهای منطقه ای. قرار است روند مدیریت جنگ اسرائیل در هر دو سطح نظامی و سیاسی توسط گزارش نهایی کمیسیون تحقیق وینوگراد^۵ که توسط دولت تأسیس شده و مأموریت دارد بر روی منازعه ۲۰۰۶ تحقیق کند به طور قطعی بررسی شود. کمیسیون قصد دارد گزارش نهایی خود را تا پایان سال ۲۰۰۷ ارائه دهد [در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۸ منتشر شد م.] که البته یافته هایی که تا همین جا نیز در گزارش موقتی کمیسیون در [۳۰] آوریل [۲۰۰۷] انتشار یافته، ابعاد مختلف رفتار اسرائیل را زیر سؤال می برد. این چشم انداز در برخی از کتاب های نوشته شده در ارتباط با جنگ به چشم می خورد.

«جنگ دوم لبنان؛ چشم اندازهای راهبردی» ابعاد مختلف مواجهه ای را بررسی می کند که توسط اسرائیل در پاسخ به اقدام تحریک آمیز حزب الله از ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ آغاز شد. جنگ در زمان خود با پوشش بی سابقه رسانه ای روبرو شد زیرا رسانه ها اینک در حال گرفتن نقشی راهبردی در جنگ های مدرن هستند. اما مجموعه مقالات حاضر دیدگاه دیگری را پذیرفته و در صدد ارائه بازبینی راهبردی از جنگ می باشد. این اثر قصد دارد درباره جنگ دیدگاهی تحلیلی و مفهومی ارائه دهد تا بر اساس آن بتوان در سطح ملی نتایج مناسبی گرفت. مقالات تألیف شده به بررسی ابعاد مختلف جنگ از جمله پیشینه،

1. anti-status quo
2. non-state actors
3. Israel Defense Forces (IDF)
4. home front
5. Winograd Commission

مفاهیم و درس هایی که باید از آن گرفته شود می پردازد. این مقالات داستان واقعی جنگ را توضیح نمی دهد. بلکه تلاشی آکادمیک در جهت ارائه توضیح درباره علل و نیروهای بانی این برخورد شدید، آن هم با تمرکز دقیقی بر چشم اندازهای راهبردی آن می باشد. به ویژه برخی از مقالات منتشر شده در این اثر، نتایجی گرفته و چشم اندازهایی ترسیم می کند که در برخی موارد به طور کامل با فرضیه های مشترک درباره ابعاد گوناگون جنگ همخوانی ندارد.

بخش اول این مجموعه چشم اندازهای داخلی اسرائیل را مورد بررسی قرار داده و شامل سه دسته مقاله می باشد: دسته اول ابعاد راهبردی به وجود آورنده جنگ را بررسی می کند. شلومو بروم^۱ جنگ را به مثابه مدلی از مواجهه محدود با یک بازیگر غیر دولتی در نظر می گیرد که در یک کشور ناتوان فعالیت می کند و مشکلات تعیین - و رسیدن به - اهداف سیاسی و نظامی در قبال چنین رویارویی هایی را مورد توجه قرار می دهد. گیورا ایلاند^۲ در مقاله بعد به مجموعه تصمیم گیری در اسرائیل نگاهی انداخته و اظهار می دارد که چگونه روابط ناقص نظامی - غیر نظامی و انحرافات در پویایی بخش های داخلی منجر به ناتوانی های رخ داده در جنگ شد. سپس یائیر اورون^۳ تحلیل عمیقی درباره آثار جنگ بر بازدارندگی^۴ اسرائیل ارائه داده و نتیجه ای غیر معمول می گیرد که با گرایشات متداول در ارزیابی هایی سنتی مختصر و عجولانه از نبردی نظامی که اسرائیل وارد آن شد تفاوت دارد.

دسته دوم مقالات درباره جنبه های نظامی جنگ از دیدگاه اسرائیل است. گیورا رام^۵ به بررسی برخی از روش های عملیاتی عمده در اسرائیل پرداخته که بر چگونگی آغاز جنگ تأثیر گذاشته و سهم آن ها را در دستاوردها و شکست های جنگ تعیین می کند. بحث اصلی وی این است که جنگ دو همآورد را نشان داد که راهبرد رقابت آمیز آن دو در طول

-
1. Shlomo Brom
 2. Giora Eiland
 3. Yair Evron
 4. deterrence
 5. Giora Romm

نبرد تغییر نکرد. گابریل سیبونی^۱ در مقاله خود بر فضایی تمرکز می کند که در زمان جنگ به هدف اصلی انتقاد تبدیل شده بود یعنی نیروهای زمینی ارتش اسرائیل و عملکرد آن ها علیه حزب الله. سپس آهارون زیوی فاركش^۲ در سطوح راهبردی و تاکتیکی [رزمی] به نقش اطلاعات^۳ اسرائیل در طول جنگ پرداخته و می گوید در سطح اول دستاوردهای قابل توجهی وجود داشته که با کمبودهای سطح بعدی اختلاف دارد.

پشت جبهه اسرائیل در این جنگ نقشی محوری ایفاء نمود و سومین دسته از مقالات بخش اول به این امر مربوط می شود. یهودا بن میئر^۴ به افکار عمومی^۵ در زمان جنگ پرداخته و اثر آن را بر پیشرفت جنگ و رفتار آن پس از جنگ نشان می دهد. میئر الران^۶ پشت جبهه را مورد بررسی قرار داده که هدف اصلی حزب الله به حساب می آمد و با توجه به نیرومندی جامعه اسرائیلی و همچنین عملکرد سامانه های دفاعی پشت جبهه نتیجه گیری می کند.

اکثر مقالات موجود در این مجموعه توسط اعضای بخش تحقیقاتی مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل^۷ به نگارش درآمده و مابقی توسط اساتید برجسته دانشگاهی نوشته شده است. مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل با هدف مشارکت در مباحث عمومی موجود در اسرائیل به طور عملی و نظری بر روی مسائل راهبردی تحقیق می کند و برای سیاستمداران پیشنهاداتی فراهم می آورد. بنابراین این آثار به شکلی قابل پیش بینی، ماهیت مشابهی دارند. یعنی تحلیل های مربوط به موضوعات راهبردی جنگ را با نوعی از بینش ترکیب می کنند که قادر به ایجاد مبنایی برای بحث و تفکر در آینده درباره فرآیندهای در حال شکل گیری در اسرائیل و منطقه و نقش اسرائیل در این فرآیندهای جدید می باشد. این ایده بر اساس این فرضیه بنا شده که همان طور که در جنگ دوم لبنان دیده

-
1. Gabriel Siboni
 2. Aharon Ze'evi Farkash
 3. intelligence
 4. Yehuda Ben Meir
 5. public opinion
 6. Meir Elran
 7. Institute for National Security Studies (INSS)

مقدمه ■ ۵

شد و همچنین در آینده نیز مشاهده خواهد شد، اسرائیل و سیاست‌ها آن، در تعیین مرزها، طراحی و شکل دهی به نقشه منطقه، نقش مهمی خواهد داشت.

اهداف سیاسی و نظامی در جنگی محدود علیه سازمانی چریکی

شلومو بروم

اختلاف میان سطح انتظارات و واقعیت منجر به ناامیدی و ناکامی شدیدی شد که پس از جنگ لبنان در جامعه اسرائیل آشکار گردید. رهبران سیاسی در ابتدای جنگ توقعی به وجود آوردند که بر شکست حزب الله توسط ارتش اسرائیل و بازگرداندن گروگان ها [که بعدها مشخص شد آن دو کشته شده بودند م.] مبتنی بود. در حقیقت عنوان شد که تصمیم به خلع سلاح^۱ حزب الله هدفی قابل دستیابی است.^(۱) این انتظار توسط آن دسته از مقامات سیاسی به وجود آورده شد که با گروه های غربی به ویژه بخش اجرایی آمریکا در تصور جنگ هم به صورت فرصت تسویه حساب با یکی از اعضای محور شرارت^۲ و هم به عنوان میدان نبردی علیه تروریسم بین المللی اشتراک داشتند.

اما جنگ بیش از یک ماه به طول انجامید و حزب الله تا روز آخر نبرد به شلیک تعداد فراوان راکت به سوی مراکز جمعیتی در شمال اسرائیل ادامه داد. علاوه بر این، بر خلاف نتایج مورد انتظار از جنگ در پایان مشخص شد سازمان هنوز پابرجا مانده و خلع سلاح نمی شود. طیف احساس نارضایتی در اسرائیل و سایر گروه های ذی نفع را می توان از یک ناراحتی عمومی در لایه های زیرین جامعه تا ابراز ناامیدی به طور آشکار دنبال نمود.^(۲)

1. disarming
2. axis of evil

اما با این وجود، احساس ناامیدی تا حدی اشتباه بود زیرا به نظر می رسد انتظارات و عکس العمل های پس از جنگ در نتیجه یک سوء تفاهم اصولی در ارتباط با ماهیت خاص جنگ اسرائیل در لبنان بود، یعنی جنگ محدود علیه بازیگری غیر دولتی که از قلمروی کشوری ناتوان در کنترل سرزمین خود فعالیت می کرد. بازیگر غیر دولتی به صورت یک نیروی چریکی مبارزه می کرد و حتی در برخی زمینه ها از قابلیت هایی نظیر [ارتش] دولت ها برخوردار بود که توسط کشورهای پشتیبان خود به دست آورده بود.

به عنوان مثال، حزب الله از انواع موشک های هدایت شونده^۱ مانند ضد زره، ضد هوایی و زمین به دریا و همچنین هواپیماهای بدون سرنشین^۲ تهاجمی بهره می برد و قادر به حمله به عمق پشت جبهه اسرائیل بود. اسرائیل در سال های اخیر در رویارویی با فلسطینی ها با این شیوه از درگیری با بازیگران غیر دولتی مواجه شده بود که البته فشار کمتری وارد می کردند. این شیوه در جنگ دوم لبنان با فشار و شدت بیشتری اجراء شد و موجبات درک بهتر ویژگی های بالقوه خود را فراهم نمود. ممکن است چنین درکی به ایجاد فرمولی برای تعیین اهداف جنگی واقع گرایانه و آمادگی برای رویارویی به این سبک و مدیریت اصلاح شده جنگ یاری برساند. در نتیجه ممکن است شکاف های آتی میان انتظارات و واقعیت کاهش یافته و بدین وسیله عواقب چنین شکافی برای سیاست خارجه و داخلی کمتر شود.

مبارزه با سازمانی چریکی

حزب الله از قدرت نظامی خود در لبنان به عنوان یک نیروی چریکی جای گرفته در میان جمعیت غیر نظامی بهره برده است. مراکز فرماندهی حزب الله در سنگرهای حفر شده در زیر ساختمان های مسکونی در ناحیه حومه ای ضاحیه^۳ در بیروت قرار دارد. مقر فرماندهی های محلی و منطقه ای آن نیز در ساختمان های مسکونی در شهرها و روستاهای جنوب لبنان قرار داشته و مقادیر گسترده تسلیحات آن شامل راکت های

1. guided missiles
2. Unmanned Aerial Vehicle (UAV)
3. Dahiya

اهداف سیاسی و نظامی در جنگی محدود علیه سازمانی چریکی ■ ۹

کوتاه برد در روستاها و شهرهای واقع در این نواحی پراکنده شده است. همچنین حزب الله از پوشش کوهستانی و گیاهی جنوب لبنان در جهت ساخت مجموعه ای از سنگرها و تونل ها جهت ذخیره سازی مهمات استفاده می کند که توسط ارتش اسرائیل «ذخایر [واقع در] طبیعت» نامیده می شود.

بهره برداری نیروی چریکی از محیط غیر نظامی پشتیبان به عنوان سرمایه اصلی خود بسیار حائز اهمیت است. این مسأله در وهله اول از نظر سیاسی اهمیت دارد تا جایی که نیروی نظامی در خدمت نهضت سیاسی خواهد بود که در این مورد حزب الله و اهداف سیاسی تعیین شده آن می باشد. هرچند این مسأله می تواند از نظر نظامی نیز اهمیت داشته باشد زیرا پشتیبانی مردم قادر به اعطای آزادی عمل به آن ها می باشد و همان گونه که مائو تسه تونگ^۱ بیان داشته: «این آبی است که ماهی (نیروی چریکی) در آن شنا می کند».^(۳)

اصول عملیاتی حزب الله نیز به عنوان یک نیروی چریکی، بر آگاهی از برتری نیروی نظامی اسرائیل و این مسأله مبتنی است که هر گونه مواجهه مستقیم سرانجام منجر به شکست خواهد شد. بنابراین هنگام رویارویی با دشمنی نیرومندتر، ناپدید و در میان جمعیت غیر نظامی یا در مناطق طبیعی پنهان می شد تا دوباره در شرایط مناسب تری قادر به ظهور و حمله به دشمن خود باشد. گروه چریکی در صدد شکست دادن نیروی نظامی یک کشور نیست. بلکه هدف آن بقاء و استمرار حمله به نقاط ضعف دشمن خود بوده تا بدین وسیله در میان آن ها احساس شکست به وجود آورد. چنین نتیجه ای از راه های مختلفی از جمله استفاده هوشمندانه از رسانه ها به دست می آید.

در نبرد با نیروی چریکی، قواعد متعارف^۲ مربوط به جنگ رایج بین ارتش کشورها معنی اصلی خود را از دست می دهد. از موارد مهم در این خصوص، تصور در زمینه مفاهیمی چون پیروزی و شکست است. در جنگ های کلاسیک شکست دشمن به معنای انهدام فیزیکی تمام نیروی نظامی یا بخش اعظم آن نیست. شکست یک رقیب هنگامی رخ می دهد که دشمن اراده مبارزه خود را برای نبرد از دست بدهد زیرا [دشمن] نتیجه

1. Mao Tse-tung: رهبر انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹ چین

2. conventional

می گیرد که از استمرار مبارزه هیچ چیز به دست نخواهد آورد و هزینه نبرد افزایش خواهد یافت. در جنگ میان کشورها، این نوع پیروزی، از طریق انهدام توانمندی های نظامی دشمن از راه قدرت شلیک و مانور تا هنگامی که دشمن نتیجه بگیرد دیگر قادر به ادامه نیست یا از راه مطالبه هزینه گزافی از آن نیز به دست می آید. هزینه ها می تواند مواردی از جمله قلمرو یا دارایی های راهبردی و به عنوان مثال زیر ساخت های داخلی باشد.

اما در شیوه استفاده صرف از ابزار نظامی در رساندن یک نیروی چریکی به جایی که اراده خود را برای نبرد از دست بدهد اشکال خاصی وجود دارد و به روشنی غیر ممکن است که بتوان در قالب یک نبرد نظامی محدود به این هدف رسید. حتی این امر هنگامی بغرنج تر خواهد شد که نیروی چریکی در قلمروی یک کشور و علیه آن مبارزه نکند بلکه از قلمروی یک کشور ضعیف به عنوان بستری برای حمله به کشور همسایه استفاده نماید. از یک طرف، این نیرو به میدان نبرد تعیین کننده کشیده نمی شود تا قابلیت خود را برای فعالیت از دست بدهد و بنابراین گروه به ضربه زدن به نقاط حساس [دشمن] ادامه داده و ترجیح می دهد در محیط های غیر نظامی پنهان شود تا دوباره شکل گرفته و قدرت خود را حفظ کند. از طرف دیگر، نیروی چریکی مسئولیت هایی یک کشور را ندارد و بنابراین وارد کردن خسارت به زیر ساخت های کشور منجر به از دست دادن اراده آن برای نبرد نخواهد شد. بنابراین این کشور است که این حملات را تحمل می کند، اما در برابر نیروی چریکی بدون پشتیبان بوده و قادر به اعمال فشار بر آن نمی باشد. حتی آسیب زدن به دارایی های کشور اغلب می تواند به سازمان چریکی کمک کند تا با ایجاد ذهنیتی مبنی بر ناتوانی دشمن در مقابله با آن و در نتیجه، تحمیل خسارت بر جمعیت غیر نظامی بی گناه، حمایت بیشتری در میان عامه مردم به دست آورد. پذیرش این استدلال توسط مردم متحمل خسارت حتی می تواند به ایجاد راهی برای کسب قدرت سیاسی و پشتیبانی مردمی [از گروه چریکی] منجر شود.

تصرف قلمرو نیز باعث از دست دادن اراده نبرد نخواهد شد. در این جا حتی اشغال سرزمین به افزایش انگیزه نبرد منجر می شود زیرا جنگ به نبرد علیه نیرویی اشغالگر و

مبارزه برای آزادسازی ملی^۱ تبدیل خواهد شد. تهاجم آمریکا به عراق مثال خوبی برای این مسأله بوده است. ارتش عراق به طور تقریبی به راحتی از ارتش آمریکا شکست خورد، اما هنگامی که جنگ به نبرد برای آزادسازی عراق از دست اشغالگران خارجی تبدیل شد شورش در عراق قادر به ایجاد و ادامه نبردی چریکی با نیروهای مسلح بزرگ و قدرتمندتر آمریکا شد.^(۴) مقابله با نیروی چریکی در این شرایط به حضور بلند مدت در سرزمین اشغال شده نیاز دارد و از اشغالگران هزینه های زیادی در ارتباط با [اصلاح] ذهنیت [دیگران درباره خود] و همچنین تلفات و منابع سیاسی و نظامی مطالبه می کند. در چنین مواردی شرایط یک پایان قاطعانه نه از راه استفاده صرف از ابزار نظامی بلکه به طور عمده با بهره گیری از ابزاری غیر نظامی به دست می آید که برای جدا کردن نیروی چریکی از محیط میزبان خود طراحی شده است. بنابراین جای تعجب نخواهد داشت که ایالات متحده در عراق - با آن جامعه فرقه ای^۲ و تقسیم شده میان اجتماعات رقیب که به لبنان شباهت دارد - در کنار اقدامات نظامی دست به فعالیت های عمده ای در سطوح سیاسی بزند.

فناوری مدرن باعث می شود نیروهای مسلح پیشرفته ای از قبیل ارتش اسرائیل قادر باشند ارتش های متعارف دشمن را به طور تقریبی با تلفات اندکی شکست بدهند. اما از طرف دیگر این مسأله باعث می شود نیروی چریکی - به ویژه اگر از پشتیبانی شدید کشورهای حامی فراهم کننده منابع مالی، تسلیحات و خدمات آموزشی برای آن برخوردار باشد - قادر به حمله به اماکن حساس دشمن خود شود. این امر به طور عمده در ارتباط با جنگ افزارهای قابل حمل^۳ از قبیل تسلیحات ضد زره مشاهده می شود که می تواند به طور مؤثری علیه تانک های پیشرفته مورد استفاده قرار بگیرد؛ همچنین راکت هایی که از فواصل دور امکان حمله به مناطق مسکونی را فراهم می کند. از آن جایی که فناوری، توان فعالیت ایمن تر را مهیا می کند، بنابراین نیروی چریکی قادر به اجتناب از مواجهه مستقیم

1. national liberation
2. sectarian
3. portable

با ارتش متعارف می شود که این امر از آسیب پذیری آن در برابر برتری توانمندی های فنی دشمن می کاهد.

تعیین اهداف

نتیجه در این جا به این صورت است که هدف غیر واقعی شکست دادن حزب الله از طریق انهدام توانمندی نظامی و خلع سلاح آن در جنگی نظیر نبرد کوتاه لبنان، از همان ابتدا اشتباه بود. در رویارویی های کوتاه مدت هدف واقعی باید مهار حزب الله باشد؛ به عبارت دیگر ایجاد شرایطی که توان حزب الله در آسیب رساندن به اسرائیل تا حد زیادی کاهش یابد. از ابتدا باید پذیرفته شود که موضوع بحث، نیرویی چریکی است در یک کشور همسایه ضعیف فعالیت می کند. وارد شدن به این نوع جنگ ها تا حد بسیار زیادی به بیماری مزمنی شباهت دارد که حتی اگر تعداد زیادی از نشانه های آن درمان شود باز هم به طور قطعی درمان نمی شود. هرچند ممکن است شرایط به گونه ای شود که بیمار به وضع عادی برگردد و امیدوار باشد که در دراز مدت برای این بیماری درمانی یافته شود - که در این جا در اصل یعنی هر گاه شرایط سیاسی عوض شود.

در بسیاری از موارد، متوقف کردن سازمان های چریکی، در نتیجه فرآیندهای سیاسی معطوف به دلایل اساسی فعالیت های آن ها حاصل می شود. بنابراین، جنگ علیه سازمان های چریکی در دراز مدت باعث ایجاد و حتی کمک به فرآیندهای سیاسی می شود که با دلایل اساسی سروکار خواهد داشت. بین تعیین اهداف مناسب در کوتاه مدت و هدف بلند مدت ارتباط وجود دارد. بازداشتن یک سازمان چریکی شرایطی ایجاد می کند که ممکن است سازمان به تدریج متوجه شود از طریق ابزار نظامی قادر به رسیدن به اهداف خود نمی باشد زیرا رقیب آن می تواند خود را سازگار کرده و با آن وفق یابد. این تشخیص گاهی اوقات منجر به جستجو برای یافتن سایر راه ها جهت مقابله با مشکلاتی می شود که در وهله اول اقدام نظامی را به وجود آورده است. در مورد حزب الله دلایلی اساسی که آن را قادر به فعالیت می کند از یک طرف ضعف های لبنان به عنوان یک کشور در اثر ساختار فرقه گرایانه و نظام سیاسی حاصل از آن و از طرف دیگر، سوء

استفاده از این ضعف‌ها توسط کشورهای دارای برنامه‌های متفاوت از لبنان می‌باشد که در درون لبنان نیروهایی به منظور تحصیل منافع خاص خود دارند. نظام سیاسی لبنان پیش از جنگ متحمل فرآیندی شده بود که در صدد اصلاح نظام سیاسی و مقابله با دخالت‌های کشورهای خارجی بود. اسرائیل هنگام به پیش بردن جنگ به جای متوقف ساختن پیشرفت مستمر این فرآیند باید آن را ادامه می‌داد زیرا روند مثبتی بود و منافع خود نیز در آن مطرح بود.

یک راه برای رسیدن به این هدف، اجتناب از مواجهه مستقیم با حزب الله در لبنان و تلاش در راستای تنبیه کشورهای حامی سازمان با توسل به ابزار نظامی یا سیاسی یا ترکیبی از آن دو بود. اگرچه اسرائیل این کار را در گذشته نیز انجام داده بود، اما این دفعه دولت اسرائیل عکس این راهکار را برگزید چرا که به دلیل توان محدود و آشکار رژیم بشار اسد^۱ در نفوذ به درون حزب الله پس از خروج نیروهای سوری از لبنان، به ناکافی بودن این اقدام اعتقاد داشت. همچنین ممکن است خود اسرائیل نیز مایل به گسترش جنگ در لبنان نبوده باشد.

تصمیم بشار اسد به مخاطره که تا اندازه‌ای در سیاست وی مبنی بر دست انداختن ایالات متحده انعکاس یافته، باعث می‌شد این مسأله به ذهن خطور کند که اعمال فشار مؤثر بر وی به اقدام گسترده نظامی نیاز دارد که البته روشن است در این بین، خطر گسترش جنگ نیز وجود دارد. پس از رد این احتمال تنها راه جایگزین باقی مانده خودداری از واکنش یا مواجهه ای مستقیم با حزب الله است. به علت پیچیدگی نبرد در لبنان، تنها راه باقی مانده دنبال کردن منافع اسرائیل با ترکیب شیوه‌های نظامی و سیاسی است نه استفاده صرف از روش‌های نظامی. این ترکیب موجب پرداخت هزینه‌هایی خواهد شد چرا که راه‌های سیاسی به طور معمول موجب محدود شدن اقدامات نظامی شده و نیروی نظامی گاهی اوقات به علت محدودیت‌های سیاسی به شیوه‌ای عمل می‌کند که مطلوب به نظر نخواهد رسید.

طبق این روش به نظر می رسد هدف کوتاه مدت بازداشتن حزب الله می تواند شامل سه هدف ثانویه باشد. احیای بازدارندگی اسرائیل در برابر حزب الله، محدود کردن توان حزب الله جهت استقرار در جنوب لبنان و اقدام علیه اسرائیل از آن جا و سرانجام محدود کردن قابلیت تشکیل نیرویی نظامی در هر نقطه از لبنان به واسطه اعمال محدودیت بر ارسال تسلیحات از سوی کشورهای پشتیبان آن.

اسرائیل می تواند با استفاده از شیوه های نظامی به این سه هدف دست یابد و به حزب الله ضربه ای کاری زده و با اشغال جنوب لبنان و بیرون انداختن حزب الله از منطقه و همچنین با تحمیل محاصره فزاینده ای بر لبنان و دادن پاسخی قهری به هر گونه اقدام جهت ارسال تسلیحات به آن کشور، حزب الله و جمعیت حامی آن را وادار به پرداخت هزینه گزافی کند. گزینه نظامی صرف، برای اسرائیل در ارتباط با تلفات و تصویر آن [در پیشگاه دیگران] هزینه بالایی طلب می کند و باعث گیر کردن مجدد در لبنان می شود. حضور حزب الله میان مردم انجام حمله مستقیم به آن را بسیار مشکل می کند و احتمال خسارت ثانویه^۱ را افزایش می دهد که به مشروعیت اقدامات اسرائیل آسیب خواهد رساند. گرفتن جنوب لبنان و به ویژه پاک کردن آن از حزب الله به نیروهای فراوان و زمان زیاد نیاز دارد و تلفات متعددی بر جای می گذارد. هرچند این تنها مشکل یا حتی مشکل اصلی نیست زیرا ارتش اسرائیل به منظور جلوگیری از شکل گیری مجدد حزب الله در آن جا مجبور به کنترل محدوده اشغالی خواهد شد. این بدان معنا است که اسرائیل یک بار دیگر خود را در جایگاه نیروی اشغالگری می یابد که درگیر کنترل مخالفان خود برای مدتی طولانی و بدون چشم اندازی برای پایان این کار می شود.

گزینه جلوگیری از قاچاق اسلحه به لبنان با توسل به زور نیز مشکلات خطیری دارد. زیرا جای تردید است که یک نیروی نظامی که از فاصله ای دور در مقابل مرز زمینی و طولانی لبنان و سوریه عمل می کند قادر به انجام این کار باشد. بی تردید اسرائیل نمی تواند در طول این مرز حضور داشته باشد زیرا این کار به معنای اشغال تمامیت لبنان

1. collateral damage: آسیب رسیدن به اهداف دیگر در اثر حمله به هدف اصلی

خواهد بود. جامعه بین المللی^۱ اجازه محاصره دراز مدت لبنان را نخواهد داد و این عدم امکان به طور نظری نیز پس از جنگ ثابت شده است.

تنها هدفی که می تواند با توسل به شیوه نظامی حتی به طور جزئی به دست آمده باشد احیای بازدارندگی است. در این خصوص دلیلی بهتری از خود نصرالله رهبر حزب الله وجود ندارد که پذیرفت اگر می دانست این آدم ربایی منجر به چنین جنگی می شد دستور انجام عملیات را صادر نمی کرد.^(۵) اما چنین اظهار نظری موجب تأیید یکی از مشکلات اصلی بازدارندگی یعنی احتمال اشتباه محاسبه در برابر دشمن می شود. اگر احیای بازدارندگی تنها هدف موجود بود جنگ می توانست پس از سه روز ابتدایی حملات هوایی پایان یابد زیرا قادر به وارد کردن خسارات زیادی به حزب الله شده بود. هرچند حتی اگر بازدارندگی احیاء می شد باز هم ممکن بود حزب الله به واسطه افزایش تدریجی عملیات های خود میزان بازدارندگی اسرائیل را آزمایش کند. بنابراین این امر همواره در برابر ارزیابی ها و محاسبات اشتباه آسیب پذیر بود. فقط رسیدن به دو هدف دیگر یعنی محدود کردن حضور نظامی حزب الله در جنوب و کاهش جریان ارسال تسلیحات به آن قادر به ایجاد سازکار نیرومندتری برای بازداشتن سازمان می شود.

نتیجه این که، فقط اهدافی عملی می شود که منجر به بازداشتن مؤثر حزب الله شده و در برابر اشتباهات محاسبه شده آسیب پذیری کمتری داشته باشد و نه به طور حتم بلکه به صورت احتمالی با ترکیب شیوه های سیاسی و نظامی یا به عبارت دیگر با تحریک حکومت^۲ لبنان و جامعه بین المللی در جهت نشان دادن عکس العمل، در گذر زمان قادر به محدود کردن حزب الله شده و دولت مرکزی را در لبنان قدرتمندتر کند. چنین اقدامی استقرار ارتش لبنان و یک نیروی بین المللی پشتیبان در جنوب لبنان به علاوه نظارت بین المللی بر مرزهای آن را شامل می شود تا منطقه را کنترل کرده و از حضور مسلحانه حزب الله در آن جلوگیری کنند. اگر هدف این بود آن گاه می شد اقداماتی نظامی در جهت خدمت به هدف سیاسی تقویت دولت لبنان و جامعه جهانی طراحی نمود و از آن پس

1. international community
2. government

هرگونه عملیات نظامی با توجه به میزان تأثیر آن در دست یافتن به این هدف انجام می شد.

نیاز به مداخله سیاسی

در رابطه با هدایت جنگ در لبنان مشکل اصلی ناشی از داشتن اهداف غیر واقعی در آغاز و ایجاد توهمی مبنی بر امکان کسب آن ها از راه نظامی و با هزینه اندک بود. بنابراین تصمیم گرفته شده از نیروی هوایی که نرخ تلفات پایینی دارد به صورت عمده استفاده شده و از آن در جهت وارد آوردن خسارات سنگین به حزب الله بهره گرفته شود. اولین مرحله جنگ از نظر نظامی موفق بود، اما بر اساس تفکر سیاستمداران و فرماندهان اسرائیلی مشخص نبود که چه نوع سازکاری باید این دستاوردهای نظامی را با اهداف بلندپروازانه مطرح شده در آغاز جنگ هماهنگ کند. آیا تصور این چنین بود که حزب الله از پا درآمده و خلع سلاح می شود؟ و یا این که شاید دولت لبنان به دلیل موفقیت این عملیات حزب الله را خلع سلاح می کند؟ اگر این گونه بود پس چنین تصویری غیر واقع بینانه بود زیرا [در پاسخ به سوال اول اینک] باید روشن شده باشد که حتی اگر حزب الله در پایان نبرد هوایی نیز متحمل خسارات زیادی شده باشد باز همچنان پابرجا مانده و قادر به ضربه زدن به اسرائیل، به ویژه از طریق راکت های کوتاه برد می باشد. دوم این که این اهداف به دلیل ضعف لبنان به عنوان کشوری دارای حاکمیت، واقع بینانه نبوده است.

در طول جنگ به تدریج برای رهبران اسرائیلی مشخص شد که باید اهداف معتدل تر و قابل دست یابی دنبال می شد و راه کسب آن ها نیز از طریق جامعه جهانی و دولت لبنان است. تأخیر در تعیین این اهداف باعث ایجاد شرایطی شد که جنگ پس از مرحله اول بدون هیچ استدلال مشخصی راجع به تبدیل اهداف سیاسی به نظامی در کم ترین زمان و با کم ترین هزینه سه هفته دیگر ادامه پیدا کرد.^(۶)

همچنین در اسرائیل اشتباهاتی در ارتباط با زمان صورت پذیرفت. اگر اسرائیل راه حل نبردی کوتاه مدت و مبتنی بر نیروی هوایی را می پذیرفت که هدف آن فشار به جامعه جهانی و دولت لبنان بود تا برای نصرالله شرایطی ایجاد شود که مجبور به پذیرش

اهداف سیاسی و نظامی در جنگی محدود علیه سازمانی چریکی ■ ۱۷

دستورات محدود کننده شود، ایده های اصلی و اولیه نبرد، منطقی از آب در می آمد. زیرا این احتمال وجود داشت که چنین فرض شود نبرد هوایی قادر به کسب این نتایج است. بنابراین منطقی بود که چنین تشخیص داده شود که تهدید اصلی حزب الله در این شرایط ضربه زدن به شهرهای واقع در عمق اسرائیل بود و بنابراین لازم می شد این تهدید خنثی شود. این کار می توانست توسط ارتش اسرائیل انجام شود که در حقیقت نیز به درستی انجام شد.^(۷)

ممکن بود تصور شود تا زمانی که حزب الله در این سناریو به علت زمان کوتاه قابل پیش بینی چنین مبارزه ای قادر به حفظ توان خود در شلیک تعداد زیادی از راکت های کوتاه برد به اهداف موجود در شمال اسرائیل بود، پشت جبهه اسرائیل نیز قادر به تحمل این نوع از اختلال در زندگی روزمره می شد. اما استمرار طولانی مدت جنگ متغیرهای اصولی این شرایط را تغییر داد. یک کشور قادر به تحمل شرایطی نخواهد بود که در آن زندگی روزمره جمعیتش این گونه ناگوار در چنین وسعتی و برای مدت زمان طولانی مختل شود. در نبود راه حل دیگری برای شلیک راکت های کوتاه برد چنین انتظار می رفت که اسرائیل وادار به اقدام در جهت اشغال خاک لبنان خواهد شد، حتی اگر روشن باشد که این امر به رسیدن به اهداف اصلی و واقعی جنگ منجر نخواهد شد. شاید دلیل این که عملیات های زمینی به طور محدود، بدون نظم و با تردید انجام شد و از قرار معلوم ارتش اسرائیل نیز به طور سهوی درگیر آن شد، تناقض میان درک این دو مسأله باشد: ابتدا پرهزینه بودن عملیات های زمینی و داشتن سهمی اندکی در رسیدن به اهداف جنگ و سپس این که فشار در جهت توقف شلیک راکت شاید تنها می تواند یک دلیل باشد [و به عنوان عامل آغاز چنین عملیاتی کافی نخواهد بود].

در مورد هدف بلند مدت پیشبرد فرآیندهای سیاسی در جهت خنثی کردن حزب الله در داخل لبنان با کمک جامعه جهانی به نظر می رسد یک نبرد نظامی می تواند با توجه به برخی شرایط مفید باشد. اول هنگامی که به مردم لبنان نشان دهد در اثر واگذار کردن سرنوشت خود چه هزینه گزافی می پردازند و تصمیم گیری ایشان بر حزب الله، سازمانی که در خدمت منافع کشورهای خارجی نیز می باشد، به طور مؤثری اعمال می شود. دوم

هنگامی که مبارزه باعث وضعیتی نشود که در اثر آن مردم لبنان حزب الله را به این دلیل بپذیرند که بر اساس تصور آن ها تنها نیروی قادر به حفاظت از ایشان در برابر تهاجم اسرائیل باشد. سوم هنگامی که مبارزه در نهایت منجر به محدود کردن توان حزب الله بشود. در راستای رسیدن به اهداف جنگ، در دراز مدت این امر اهمیت خواهد داشت که لبنان در حالی به عنوان یک کشور تقاص پس بدهد که در این میان اسرائیل از حقوق بین الملل^۱ و معیارهای جنگ تخلفی نکرده و نتیجه، اشغال طولانی مدت خاک لبنان نشود، زیرا باعث خواهد شد که حزب الله خود را به عنوان نهضت مقاومت در برابر اشغالگر خارجی نشان دهد. به نظر می رسد اسرائیل حتی در صورت عدم آگاهی از این شرایط نیز با آن موافق باشد.

هزینه پرداخت شده توسط لبنان نه نتیجه نقشه ای که بدون نقض شرایط بالا در صدد گرفتن هزینه ای منطقی از لبنان بوده باشد بلکه حاصل تصادفی آن دسته از ملاحظات نظامی بود که قصد داشت به حزب الله به طور مستقیم خسارت وارد کند. مصادیق این امر مواردی نظیر حمله به زیر ساخت های ارتباطی در جهت محدود کردن ارسال تدارکات و نیروهای کمکی به حزب الله، آسیب زدن به منطقه ضاحیه بیروت در راستای ضربه زدن به مراکز فرماندهی حزب الله و همچنین رانده شدن گسترده مردم از جنوب لبنان به دلیل تفکیک جمعیت غیر نظامی از حزب الله و تسهیل در حمله به آن در طول جنگ را شامل می شود. بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که در نهایت در انتهای جنگ اهداف واقع گرایانه ای حاصل شده باشد، هرچند که درک ناقص یا دیر هنگام این اهداف از قرار معلوم به طولانی شدن بدون ضرورت جنگ منجر شد^(۸) و به دلیل آن، جنگ پس از هفته اول بدون انگیزه و با تحمل تلفات غیر ضروری هدایت شد.

ریشه مشکلات، در فقدان درک ماهیت ویژه جنگ با سازمان حزب الله و تطبیق بسیار جزئی با تغییرات در حال وقوع در ماهیت جنگ هایی است که اسرائیل ممکن است در زمان حاضر وارد آن شود. این تغییر تا حد زیادی نتیجه موفقیت اسرائیل در کسب برتری نظامی متعارف بر ارتش های عادی کشورهای عرب همسایه است. دشمنان اسرائیل

به عنوان جایگزینی برای ارتش های متعارف خود، به دنبال راه حل های نامتقارن هستند و جنگ چریکی یکی از پاسخ های مؤثر به برتری نظامی اسرائیل است. در مقابله با یک نیروی چریکی که از خاک کشور ضعیفی فعالیت کرده و از پشتیبانی کشورهای خارجی بهره می برد مشکلات خاصی وجود دارد. این شرایط در خاورمیانه نادر نیست و ممکن است اسرائیل در آینده در لبنان و یا در سایر مناطق با شرایط مشابهی روبرو شود. بنابراین در این مورد جنگ در لبنان برای اسرائیل به مثابه بیدارباشی برای ابداع راهبرد، دکترین نظامی و نیروهایی می باشد که برای مقابله با چنین سناریوهایی مورد نیاز خواهند بود.

یکی از درس های عمده ای که از جنگ در لبنان آموخته شد ناشی از اهمیت تصور واقعیت و انتظارات در جنگ هایی از این نوع است، یعنی نه فقط تصمیمات اتخاذ شده بلکه شیوه ارائه آن به مردم نیز اهمیت دارد. شاید بتوان این گونه فرض کرد که تعداد نه چندان اندکی از گروه های حاضر در حکومت اسرائیل متوجه شدند که شکست دادن حزب الله یک هدف واقع بینانه جنگی نبود و برای به دست آوردن اهداف واقعی به یک راهبرد خروج سیاسی نیاز است.^(۹) با این حال رهبران اسرائیلی تصمیم گرفتند هدف شکست دادن حزب الله را واقع بینانه و قابل دسترسی نشان دهند، خواه خود این مسأله را ممکن دانسته یا به طور صرف می اندیشیدند که این تنها راه درست برای کسب پشتیبانی مردمی است. اختلافی که میان انتظارات و واقعیت وجود داشت بر گسترش نبرد تأثیر فراوانی گذاشت. باعث شد که به تصمیم گیرندگان فشار عمومی و رسانه ای وارد شود که آن ها نیز در پاسخ، به ویژه با توجه به تمام جنبه های عملیات های زمینی، در خلال جنگ به سمت اتخاذ تصمیمات پراشتباه سوق یافتند.

یادداشت ها و ارجاعات

1. Aluf Benn and Akiva Eldar, "Looking for the Endgame," *Haaretz*, October 1, 2006.

۲. نک.

Charles Krauthammer, "Israel's Lost Moment," *Washington Post*, August 4, 2006.

3. Mao Tse-tung, *On Guerrilla Warfare*, in Maoist Documentation Project (2000); Mao Tse-tung Reference Archive (marxists.org) 2000,

<http://www.marxists.org/reference/archive/mao/works/1937/guerrilla-warfare/ch06.htm>.

۴. به عنوان مثال، نک. جزئیات وخیم شدن وضعیت امنیتی در عراق در گزارش دوره ای وزارت دفاع ایالات متحده به کنگره که در ۱ سپتامبر ۲۰۰۶ منتشر شد:

Measuring Stability and Security in Iraq, August 2006, Report to Congress in accordance with the Department of Defense Appropriations Act 2006 (Section 9010).

5. Yoav Stern, "No Kidnap had I Known Extent of IDF Response, Says Nasrallah," *Haaretz*, August 28, 2006.

۶. این امر بیشتر در تحرکات زمینی متعددی انعکاس یافت که برای دلایل بخصوصی انتخاب می شد که از نقشه اصلی و برنامه کلی مجزا بود. نمونه ای از این تصمیم، گرفتن بنت جبیل (Bint Jbail) بود که به عنوان مکان «سخنرانی تار عنکبوت» نصرالله حائز اهمیت دانسته شد. نک.

Amos Harel, "Senior General Staff Officer: The Battle Occurred Earlier than we'd Planned," *Haaretz*, August 27, 2006.

7. Ze'ev Schiff, "The Rocket Fire: No Change in Strategy," *Haaretz*, August 7, 2006.

۸. به عنوان مثال، نک. توصیف تکامل درک ماهیت کارزار توسط

Benn and Eldar, "Looking for the Endgame."

9. Benn and Eldar, "Looking for the Endgame."

فرآیند تصمیم‌گیری در اسرائیل

گیورا ایلان

مقدمه

جنگ دوم لبنان اولین دفعه ای نبود که در آن ناکارآمدی شدید در حوزه تصمیم‌گیری‌های راهبردی در اسرائیل و به ویژه رفتار مقامات سیاسی و ارتباط رهبران سیاسی با ارتش به معرض نمایش گذاشته شد. اما بر خلاف سایر مسائل و باور عمومی، توان تغییر اوضاع و اصلاح این ضعف‌ها مشروط به پرداخت هر گونه هزینه سیاسی و یا برخورد با مجموعه دفاعی نیست. همچنین انجام چنین تغییراتی به هزینه‌های سیاسی یا سازمانی نیز نیاز نخواهد داشت. بنابراین در صورت صحت این مطالب [باید پرسید] چرا شرایط ضعیف استمرار یافته است؟ این مقاله بر یافتن مشکل و توصیف نمودهای آن در جنگ دوم لبنان تمرکز می‌کند و پس از ارائه پیشنهاد درباره تغییر که باید در این زمینه صورت بپذیرد نتیجه‌گیری می‌کند.

یافتن مشکل

دو دلیل برای ضعف‌های چارچوب تصمیم‌گیری در اسرائیل وجود دارد. اولی مربوط به ساختار سیاسی و دومی ناشی از مشکل مهم فقدان یک نظام منظم می‌باشد. زیرا نظام انتخاباتی اسرائیل و شیوه‌ای که از طریق آن دولت تشکیل می‌شود یا سقوط می‌کند باعث ایجاد بلا تکلیفی سیاسی دائم می‌شود. در طول خدمت دو ساله من به عنوان رئیس شورای

امنیت ملی که در دوران نخست وزیری آریل شارون^۱ بود تنها می توانم به سه هفته اشاره کنم که طی آن ائتلاف و همزیستی در دولت به طور پایدار وجود داشت.

در چنین شرایطی نخست وزیر اکثر وقت خود را صرف تلاش در جهت بقای سیاسی می کند. می توانیم نخست وزیر را به عنوان فردی تصور کنیم که نه تنها باید مهم ترین و سخت ترین تصمیمات را بگیرد بلکه مجبور است این کارها را در زمانی که مشغول حفظ تعادل [خود] است انجام دهد. مشخص است که بخش اعظم توجه وی معطوف به تلاش برای سقوط نکردن است. علاوه بر این وزیرانی که انتظار می رود به نخست وزیر کمک کنند نیز از رقبای وی به شمار می روند، خواه آن هایی که رقیب مخفی و از اعضای حزب او بوده اند و خواه کسانی که رقیب آزاد وی به شمار آمده و روسای سایر احزاب رقیب هستند. این امر نخست وزیر را به انجام سه نوع رفتار وادار می کند:

اول احتیاط که نه تنها منجر به تفرقه و جدایی [در دولت] می شود بلکه به خاطر واهمه از لو رفتن مسائل [مطرح شده در هیئت دولت]، باعث چشم پوشی از انجام هر گونه گفتگوی منظم می شود. دوم، ترجیح دادن ملاحظات مربوط به وفاداری، به سایر ملاحظات. یعنی نخست وزیر برای مباحث خاص یا وظایف سیاسی مهم، فردی را ترجیح خواهد داد که به وفاداری (سیاسی یا شخصی) او اطمینان داشته باشد، نه فردی که از نظر حرفه ای به وضوح شایسته تر و ماهرتر باشد. سوم، پذیرش این مسأله که مذاکرات رسمی الزامی، به عنوان مثال جلسات دولتی تنها به موضوعات کم اهمیت تر یا امور متضمن توافقات کلی می پردازد. در این صورت ذهنیت نظم دولتی حفظ شده و همچنین به طور تقریبی از تمام خطرهای سیاسی نیز دوری می شود.

اما علی رغم تحمیل این محدودیت ها توسط ساختار سیاسی هنوز ممکن است بتوان به صورت متفاوتی کار کرد. ناحوم بارنیا^۲ به درستی اشاره کرد که:

«هنگامی که تمام این اظهارات [علیه نظام سیاسی] پس از جنگ دوم

لبنان بیان شد به هیچ وجه گستاخانه به حساب نمی آمد. [زیرا] اولمرت^۳ در

1. Ariel Sharon
2. Nahum Barnea
3. Ehud Olmert

سراسر جنگ آزادی عمل کامل داشت و شرکای ائتلافی [دولت] وی، دست او را نبسته بودند. اپوزیسیون دست راستی^۱ در کنست^۲ پشتیبان وی بود. افکار عمومی از او حمایت می‌کرد. تمام تصمیمات توسط او گرفته می‌شد. اولمرت در طول جنگ، بدون قدرت نبود، اما خلاف آن وجود نداشت: [یعنی] وجود شخصی آگاه و باتجربه و قادر به هشدار دادن به وی درباره تصمیمات عجولانه و نامعقول»^(۱).

نبود نظام مدیریتی مناسب در دفتر نخست‌وزیری خود را در دو بعد آشکار ساخته است: وجود نداشتن پرسنل و نبود فرآیندهای مناسب. تیم نخست‌وزیر توسط چه کسی تشکیل می‌شود؟ از قرار معلوم خود دولت. وزرا متصدی امور مربوط به خود بوده و البته همه آن‌ها مسئولیت‌های مشترکی نیز دارند. در مقایسه ساده‌ای با گروهی نظامی می‌توان گفت که نخست‌وزیر در حکم فرمانده، وزیر بهداشت به مثابه افسر بهداری، وزیر آموزش همان افسر آموزش و از این قبیل می‌باشد. اما به وضوح این‌طور نیست. زیرا همین مقایسه می‌تواند دقیق‌تر انجام شود و نخست‌وزیر به فرمانده لشکر^۳ و وزرا به فرماندهان گردان^۴ تشبیه شوند که هر کدام به بخش خاصی اختصاص یافته‌اند. در واقع آن‌ها به طور کلی به لشکر (دولت) اختصاص یافته‌اند، اما به طور حتم افسران ستادی^۵ فرمانده خود نیستند. بنابراین باید پرسید چه کسی افسر ستادی نخست‌وزیر است؟ از یک طرف نخست‌وزیر هیچ پرسنلی ندارد، اما از طرف دیگر می‌توان گفت دو گروه خدمه زیر دست دارد که البته هیچ‌کدام توان زیادی ندارند. یکی دستیارهای شخصی نخست‌وزیر که شامل سه یا چهار مأمور اختصاص یافته به امور خاص است: یک منشی نظامی، یک مشاور سیاسی، یک کارشناس امنیتی گاهی اوقات یک نفر دیگر به عنوان مثال رئیس مجموعه سیاسی - امنیتی در دوران نخست‌وزیری ایهود باراک^۶ یا دوو ویزگلاس^۷

1. right wing opposition

2. Knesset: پارلمان اسرائیل

3. division

4. brigade

5. staff

6. Ehud Barak: ژوئیه ۱۹۹۹ تا مارس ۲۰۰۱

7. Dov Weisglass

می باشد که بدون عنوان رسمی یا دفتر خاصی به نخست وزیر آریل شارون^۱ در مورد مسائل مهم سیاسی مشاوره می داد.

مزیت چنین هیئتی این است که اعضای آن از نظر کاری به نخست وزیر نزدیک بوده و همچنین در اقدامات وی مشارکت کامل دارند. اما اشکال کار در آن جا است که تعداد این کارکنان از خدمه یک گردان^۲ نیز کمتر است [به عنوان مثال] (یک افسر عملیات نیز گروهان های عملیاتی دارد). راهی وجود ندارد که سه یا چهار نفر هر چقدر هم که آموزش دیده باشند بتوانند مرکز فرماندهی راهبردی دولت اسرائیل را تشکیل دهند. سرعت تحولات در اسرائیل و آشفتگی سیاسی دائمی آن شرایطی ایجاد می کند که در اثر آن نخست وزیر روزانه بارها به [مشاوره با] این افراد نیاز فوری پیدا می کند. بنابراین آن ها به فرستادگان وی تبدیل شده و دیگر قادر به انجام وظایف مشخص کاری خود نیستند.

دومین مجموعه، شورای امنیت ملی^۳ است. فایده آن در اندازه مناسب و قابلیت آن در انجام امور منظم است. ایراد آن نیز در ارتباط ناقص میان این شورا و نخست وزیر است. علاوه بر این، در میان این دو گروه از نیروها یعنی از یک طرف مشاوران و از طرف دیگر شورای امنیت ملی، هماهنگی لازم وجود ندارد و توافقی درباره این که چه کسی چه کاری را انجام دهد وجود ندارد. بنابراین اشتباه است که چنین تصور شود می توان کارهای این مجموعه را به دو قسمت تقسیم کرد، یعنی یک گروه مشغول کارهای عادی شود و دیگری به کارهای اساسی بپردازد. همچنین باز هم اشتباه خواهد بود که تصور شود می توان کارها را به نحوی تقسیم کرد که یک گروه به تولید ایده و دیگری به اجرایی کردن آن بپردازد.

نبود پرسنل مناسب، شرایطی ایجاد می کند که فرآیندهای اساسی در آن اجراء نمی شود. هیچ دستور عملی برای ارزیابی به موقع شرایط وجود ندارد. ماهیت تغییرات راهبردی این گونه است که در قالب مراحل انباشتی صورت می پذیرد. هنگامی که برای آزمودن منظم و دوره ای فرضیه های بنیادی شیوه مناسبی وجود نداشته باشد احتمال غافلگیری ها، به طور خطرناکی افزایش می یابد. همچنین رویه ای برای تمهیدات مناسب

۱. مارس ۲۰۰۱ تا آوریل ۲۰۰۶

2. battalion

3. National Security Council (NSC)

جهت گفتگو با نخست‌وزیر وجود ندارد. در بهترین صورت گفتگوی درست با افراد مناسب انجام شده و بر موضوع اصلی تمرکز دارد. اما فراتر از صرف انجام ملاقات باید پرسید چه کسی از جانب نخست‌وزیر مسئول امور اداری پیش از انجام گفتگوها است؟ چه کسی مسئول مباحث مقدماتی است که می‌تواند باعث گسترش رایزنی اصلی شود؟ چه کسی پیشنهادات را ارائه کرده و ویژگی‌های هر کدام را بررسی می‌کند؟ در اکثر موارد پاسخ هیچ‌کس است!

مواردی که در آن شورای امنیت ملی مبدع طرحی باشد و بر اجرای آن اصرار کند تا حدود بسیار زیادی به عنوان یک استثناء در قواعد موجود است. ماجرای روستای غجر^۱ نمونه مناسبی برای این مسأله است. در پایان سال ۲۰۰۵ بین نخست‌وزیر و رئیس سرویس امنیت عمومی^۲ اسرائیل یک ملاقات کاری برگزار شد. به علت مشکلات امنیتی درون روستا (که بخش شمالی آن بر اساس خط آبی^۳ در لبنان قرار گرفته و جنوب آن در اسرائیل قرار دارد) شورای عالی امنیت ملی پیشنهاد داد اسرائیل در میان دو قسمت روستا دیوار بکشد. نه تنها نخست‌وزیر این پیشنهاد را پذیرفت بلکه از این عصبانی بود که چرا این کار با آن که از تصویب آن در گذشته دو ماه سپری می‌شد تا به حال انجام نشده بود. اما چه کسی نسبت از این امر آگاهی داشت؟ از چه کسی انتظار می‌رفت تا مطمئن شود که دیگران نیز در جریان هستند؟ چه کسی مسئول اجرای این کار بود؟ این موضوع بر حسب اتفاق مورد توجه شورای امنیت ملی قرار گرفت و مشخص شد کشیدن دیوار در وسط روستا پیامدهای زیادی خواهد داشت. به عنوان مثال، از نظر حقوقی لازم می‌شد قانون بلندی‌های جولان^۴ تغییر یافته و یا قانون جبران خسارت ناشی از تخلیه^۵ جدیدی تصویب شود یا قانون شهروندی [تابعیت]^۶ اسرائیل عوض شود. بنابراین کار این هیئت، به بخش‌های امنیتی نشان داد که کشیدن دیوار در وسط روستا اقدام درستی نخواهد بود. این

1. Qajar

2. General Security Services (GSS)

3. Blue Line: منطقه‌ای در مرز لبنان و اسرائیل و محل حضور نیروهای موقتی حافظ صلح سازمان ملل (یونیفیل)

4. Golan Heights: بخشی از سوریه که از سال ۱۹۶۷ در اشغال اسرائیل است

5. evacuation compensation

6. citizenship law

مورد مثالی برای استثنائی بود که قانون را اثبات می کند. قانون نیز این است که قانونی وجود ندارد.

بایسته ها

فقدان پرسنل مناسب و نبود نظام روشمند، چهار پیامد دارد. در اثر تجربه کردن جنگ دوم لبنان این مشکلات آشکار می شود. اولین مشکل مربوط به راه حل است. در جلسه هیئت دولت در مورخه ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ ارتش به سرعت پس از انتشار اخبار ربودن دو سرباز اسرائیلی توسط حزب الله پیشنهادات خود را ارائه کرد. وزرا در شرایطی قرار گرفتند که تنها با دو گزینه روبرو بودند یعنی پذیرش یا عدم پذیرش پیشنهاد ارتش. عدم پذیرش به معنای این بود که کاری انجام نمی شد که البته تصور این امر در آن روز غیر ممکن تلقی می شد. بنابراین نتیجه مشخص بود [پذیرش پیشنهاد ارتش].

اما در خلال گفتگو چه اتفاقی باید رخ می داد؟ این که نماینده ای از هیئت دولت - که با توجه به واقعیات حاضر در اسرائیل سمتی خیالی است - باید به دولت حداقل سه راه حل به صورت زیر نشان می داد:

اول، اقدام تلافی جویانه نیروی هوایی علیه اهداف منتخب حزب الله (موشک های دور برد که مکان آن ها به خوبی شناخته شده بود) و زیر ساخت های لبنان. این اقدام برای ۲۴ - ۴۸ ساعت کافی بود و سپس نتیجه می داد زیرا جامعه جهانی و حزب الله درخواست آتش بس می کردند. البته این اقدام محدود نه سربازان ربوده شده را باز می گرداند و نه حزب الله را از بین می برد، اما ضمن تنبیه مهاجم باعث تقویت بازدارندگی اسرائیل می شد و شاید شرایط را برای آن سازمان جهت انجام اقدامات بعدی در آینده مشکل تر می کرد.

دوم، جنگ محدودی با اهداف بیشتری که شامل ضربه زدن شدید به توان نظامی حزب الله به ویژه قابلیت آن در شلیک راکت می شد. انجام چنین کاری به عملیات زمینی گسترده ای نیاز داشت که چند هفته طول می کشید.

سوم، تصمیمی راهبردی برای جنگی محدود، اما به تأخیر انداختن آغاز آن تا زمان ایجاد فرصتی در آینده تا برای ارتش چند ماه زمان جهت آماده شدن فراهم شود.

اما ببه طور حتم چنین گفتگویی درباره این راه حل‌های جایگزین صورت نپذیرفت زیرا شخصی وجود نداشت که به ابداع و آماده‌سازی آن‌ها بپردازد.

مدیریت صحیح هر کار یا سازمانی مستلزم ایجاد رویه‌هایی است که مستقل از حوادث بزرگی باشد که فقط یک بار اتفاق می‌افتد. هنگامی که از چنین رویه‌هایی، شامل فرآیند بازبینی آن‌ها پیروی نشود، سازمان یا کار مربوطه در شرایطی به پیش می‌رود که به موجب آن فقط به بحران‌ها پاسخ داده می‌شود. اگر این امر در مورد یک کار صدق کند بنابراین در مورد یک کشور نیز به طور قطع صدق خواهد داشت. در همان تشکیل جلسه ۱۲ ژوئیه هیئت دولت در رابطه با آدم ربایی نه نخست وزیر و نه حتی یک وزیر نیز از میزان آمادگی ارتش اسرائیل آگاهی نداشت. البته این وضعیت در صورت وجود یک هیئت متخصص در این زمینه ممکن است قابل تحمل باشد، اما هنوز چنین هیئتی به وجود نیامده و در نتیجه، رویه متداولی برای بررسی میزان آمادگی ارتش اسرائیل وجود ندارد.

ارتش اسرائیل در مارس ۲۰۰۳ جدیدترین برنامه چند ساله خود را به نام طرح کلا^۱ نهایی کرد. ساختار این طرح تا حدودی بر دو حادثه مبتنی بود که در گذشته نزدیک اتفاق افتاده بود. اولی عملیات سپر دفاعی^۲ در آوریل ۲۰۰۲ که ارتش اسرائیل به اشغال مجدد شهرهای کرانه غربی^۳ پرداخت و مجموعه مقطع^۴ در رام‌الله^۵ را به محاصره خود درآورد که علی‌رغم گزارشات متعدد (درباره کشتار جنین^۶ و سقوط حکومت فلسطینی) جهان عرب نسبت به آن بی‌تفاوت بود. نتیجه این شد که منازعه اسرائیل - فلسطین هر چقدر هم که شدید و بحرانی باشد دیگر در کشورهای عرب ذهنیت برپا کردن جنگ علیه اسرائیل را چه انفرادی یا چه به صورت مشترک به وجود نمی‌آورد.

دومین حادثه جنگ در عراق و ایجاد حسی مبنی بر این بود که تا زمانی که آمریکا در منطقه حضور قدرتمندی دارد هیچ کشور عربی مایل به آغاز جنگ علیه اسرائیل نخواهد

1. Kela plan

2. Operation Defensive Shield

3. West Bank: یکی از دو بخش اصلی سرزمین فعلی دولت خودگردان فلسطین واقع در ساحل غربی رود اردن

4. Muqata

5. Ramallah

6. Jenin

بود. نتیجه کلی از این قرار است که از آن جایی که در حال حاضر هیچ کس در جهان عرب (حتی حزب الله) به جنگ علیه اسرائیل علاقه ای ندارد، بنابراین انجام جنگ بین اسرائیل و یکی از همسایگان آن می تواند نتیجه یکی از این دو حالت باشد: یا نتیجه تغییری راهبردی (تغییر رژیم در یکی از همسایگان اسرائیل، خروج آمریکا از عراق یا تغییری در این ابعاد) و یا نتیجه جنگی که توسط اسرائیل آغاز شود. نکته مشترک در هر دو حالت این بود که اسرائیل از فرصت هشدار چندین ماهه ای برخوردار می شد. این امر هنگامی اهمیت یافت که میانگین سالیانه بودجه دفاعی به دو و نیم میلیارد شکل^۱ [شکل جدید اسرائیلی، واحد پول اسرائیل] و کمتر از بودجه مبنای طرح کلا رسید. در این شرایط ارتش به درستی تصمیمی مبنی بر صحت مخاطره [کاهش بودجه] در حوزه آمادگی جنگی (میزان کلی ذخایر، توان فنی، سطوح آموزشی) گرفت. زیرا بر خلاف سایر حوزه ها، تغییرات و پیشرفت ها در این حوزه در طول چند ماه پس از وضعیت خطر همه را متقاعد کرده بود که زمان کافی برای جبران آن وجود دارد. بنابراین می توان گفت از آن جایی که تصمیم گیرندگان به طور طبیعی از این مسأله بی اطلاع بودند تصمیم دولت در ۱۲ ژوئیه برای آغاز جنگ باعث غافلگیری ارتش شد.

کار دیگری که باید انجام شود تقسیم مسئولیت ها است. حتی هنگامی که دولت در زمان مناسب و در ارتباط با موضوع درست تشکیل جلسه می دهد و به نتیجه صحیحی می رسد نیز باید شخصی وجود داشته باشد تا این تصمیم ها را به اقدامات واقعی تبدیل کند و تصمیم بگیرد که چه کسی چه کاری انجام بدهد. به عنوان مثال، پشت جبهه را در نظر بگیریم. چه کسی مسئولیت رسمی پشت جبهه را به عهده گرفته بود؟ دولت می توانست به ظاهر در مورد یکی از سه راه حل جایگزین زیر تصمیم گیری کند:

اول، وزارت کشور. از آن جایی که مسئولیت اصلی پشت جبهه به عهده شوراهای محلی است و این شوراهای نیز زیر نظر وزرات کشور هستند، بنابراین برای وزیر کشور که به اختیارات وی وظایفی از جمله فرماندهی پشت جبهه اضافه شده است، طبیعی خواهد بود که در این زمینه اعمال مدیریت کند.

1. New Israeli shekel (NIS)

دوم، وزرات امنیت داخلی که گزینه منطقی تری است. ما در حال حاضر با مشکلی واقعی (شلیک موشک به پشت جبهه) در حوزه امنیت داخلی روبرو هستیم. علاوه بر این [استفاده از] نیروی پلیس که در این زمینه بزرگ‌ترین دستگاه اجرایی و زیر نظر وزیر امنیت داخلی است نیز سودمند می‌باشد.

سوم، وزارت دفاع. منطقی که در این گزینه وجود دارد از این قرار است که وزارتخانه دارای یک بخش ستادی (ملاه^۱ - اقتصاد اضطراری اسرائیل) با ابعاد وسیع سازمانی بوده که زیر نظر فرماندهی پدافند غیر نظامی [از فرماندهی‌های ارتش اسرائیل] است.

طبیعی است که هر یک از این راه‌ها نسبت به آن چه که صورت پذیرفت و کسی مسئول آن نشد ارجحیت بیشتری دارد. در چنین شرایطی مسئولیت بر عهده نخست‌وزیر خواهد بود. البته این امر منجر به تأخیر گسترده‌ای در آغاز به کار و سپری شدن زمان زیادی می‌شود تا مدیر کل دفتر نخست‌وزیر متوجه شود که در غیاب هر گونه نهاد مسئول دیگر، او پاسخگو است. یکی دیگر از نتایج این روند، ناکارآمدی است. دفتر نخست‌وزیر بر خلاف [نهادهای مذکور در] این سه راه حل، جهت فعالیت به صورت ارگانی اجرایی شکل نگرفته است. حال سؤال این است که چرا این طور شد؟ زیرا هیچ زیرمجموعه‌ای با مسئولیت کافی برای ارائه پیشنهاد [در این دفتر] وجود ندارد.

چهارمین مشکل مربوط به برنامه ریزی است. ابتکارات راهبردی خواه برای جنگ و خواه اقدامات سیاسی، به برنامه ریزی نیاز دارد. برنامه ریزی درست باید در پنج مرحله انجام شود:

اول، تحلیلی از فرضیه که در حقیقت توصیف واقعیت است. اگر از این مرحله چشم‌پوشی کنیم ذهنیت خطرناکی برای کار کردن بر اساس فرضیه‌های ناپیدا و بررسی نشده به وجود می‌آوریم که برخی از آن‌ها شاید به طور کامل اشتباه باشد. دوم، تحلیلی از منافع اسرائیل و چیزی که در صدد به دست آوردن آن است، همچنین تنظیم اولویت‌ها. سوم، تحلیل نقشه جامع گروه‌های ذی‌نفوذ که این مرحله در هنگام دخالت بازیگران

1. Melah: مربوط به اقتصاد کشور در زمان جنگ

متعدد حیاتی است. در لبنان بازیگران ذی نفوذ و دارای قدرت فراوانی وجود داشت. چهارم، تعیین دستاوردهای لازم؛ چیزی که با توجه به مطالب بالا به طور واقع بینانه ای قابل کسب باشد. [یعنی] چه چیزی مورد نیاز است، چه چیزی امکان پذیر است و در آن جا چقدر فضای مشترک وجود دارد. پنجم، تاکتیک ها، یعنی چه باید کرد، چه چیزی را باید (و نباید) اعلام نمود و چگونه [باید چنین کرد].

یک دولت نمی تواند چنین رویه ای را به طور کامل مدیریت کند. بنابراین انجام این رویه به یک نهاد زیر مجموعه نیاز دارد. هنگامی که چنین بخشی وجود نداشته باشد به طور معمول اقدامات از مرحله آخر آغاز می شود (بنابراین در این زمینه باید برنامه های مربوط به ترک مخاصمه و همگرایی را در نظر گرفت).

آن چه باید انجام شود

در گذشته [یک بار] به نخست وزیر شارون تحلیلی درباره شرایط حاضر به علاوه ضعف های ذاتی موجود در آن ارائه شد. او پذیرفت که در جلسه ای با حضور افراد انگشت شماری به سخنان فوق العاده ناخوشایندی گوش دهد. اما حتی اگر نخست وزیر قانع می شد نیز آماده انجام تغییر نبود. بنابراین بر این امر امید بسته شد که حداقل، نخست وزیر ایهود اولمرط بیشتر پذیرای شیوه جدیدی باشد که متأسفانه این چنین نشد. اولمرط در حقیقت تنها یک تغییر انجام داد که البته هنوز صحت آن مورد تردید است. او فر شلاه^۱ می نویسد:

«[شورای امنیت ملی] بالأخره و به طور رسمی به ارگان [طراح] برنامه های بلند مدت، نام رمزی کاغذ بازی در اسرائیل، تبدیل خواهد شد که برای بازبینی به رئیس شورا تحویل داده می شوند. البته در مدت زمان کوتاهی که در نتیجه کار با وزارتخانه های دولت برای آن [شورا] باقی مانده بود... اغراق آمیز نخواهد بود که گفته شود انتقال شورا به اورشلیم^۲ تنها

1. Ofer Shelah
2. Jerusalem

منجر به صرفه‌جویی در هزینه ارسال [اسناد] به مقصد نهایی و اجتناب ناپذیر خود یعنی دستگاه کاغذ خرد کن دفتر رئیس می‌شد... مهم‌تر این‌که اولم‌رط و توربوویتز^۱ در حوزه‌ای که نیاز به تغییرات واقعی داشت تصمیم به تغییر سطحی امور گرفتند.^(۲)

چیزی که به راحتی مورد نیاز است را می‌توان به سادگی انجام داد و اثر آن بسیار زیاد است. نخست وزیر باید به سازماندهی دفتر خود و روند تصمیم‌گیری به شیوه زیر پردازد: فرد قابل اطمینانی را برای امور سیاسی و امنیتی انتخاب کند و ۱۲ نفر را تحت اختیار وی قرار دهد. این بخش جدید «هیئت سیاسی - امنیتی» نامیده شود. تمام بخش‌های موجود به ویژه شورای امنیت ملی منحل گردد. عناوین مشاور سیاسی نخست وزیر و منشی نظامی به عنوان دو پست مستقل برداشته شود. از این پس هیئت جدید تنها مسئول فعالیت‌های سیاسی - نظامی در دفتر نخست وزیر، دولت و کابینه امنیتی شود.

در صورت انجام هر گونه مذاکره که به درستی برگزار نشده باشد رئیس هیئت پاسخگو باشد و اگر مذاکره‌ای به درستی برگزار شد و در آن تصمیم‌گیری شد، رئیس هیئت موظف به عملیاتی کردن این موارد و پی‌گیری اجرای آن‌ها باشد. از رئیس هیئت انتظار می‌رود که در ارتباط با شرایط، ارزیابی‌های بموقعی ارائه دهد، بر اساس دیدگاه خود به طور رسمی موضع اسرائیل را در قبال موارد گوناگون اتخاذ کند و (بنابراین به درستی) به نظارت و تصویب اقدامات مختلف ارتش اسرائیل، وزارت دفاع، موساد^۲، وزارت خارجه و از این قبیل پردازد. او باید نسبت به تهیه برنامه سالانه مذاکرات کابینه و تهیه گفتگوهای مقدماتی اقدام کرده و همچنین باید تنها کسی باشد که به دولت راه حل پیشنهاد می‌کند.

از این طریق بین مقامات سیاسی و نظامی گفتگوی مناسبی انجام می‌شود. زیرا اقدام برای شکل دادن به ساختار و نوع چنین گفتگویی تنها به محض آغاز بحران، هنگامی که به ملاقات‌های بسیار اضطراری نیاز است بی‌تردید نابخردانه است. مهم‌تر این‌که هیئت

1. Turbowitz
2. Mossad

نه فقط در زمان نیاز به پاسخ دادن سریع به یک حادثه، بلکه پیش از آن مسئول ابداع یا امتحان گزینه های مختلف سیاسی خواهد بود. روشن است که رئیس هیئت سیاسی - امنیتی در راستای انجام درست کار خود باید به طور نزدیک با نخست وزیر کار کند و در مراسم ملاقات های وی با سران کشورهای خارجی حضور داشته باشد و فرستاده ویژه وی برای دیدار با افراد خارجی شود. برای این که رئیس هیئت سیاسی - امنیتی وظایف خود را با موفقیت انجام دهد باید حوزه فعالیت وی مانند موارد متداول در سایر کشورها متمرکز و هدفمند باشد.

این تغییر ساده به توافقات سیاسی نیاز ندارد و به بودجه، متممی اضافه نمی کند (در واقع عکس آن صادق است). دیگر این که بر خلاف چیزی که تصور آن شایع است منجر به رویارویی با نیروهای امنیتی نمی شود. تنها ایراد این کار مشکل فرهنگی بوده و سؤال اصلی این است که آیا نخست وزیر اسرائیل - هر نخست وزیری - خواهد پذیرفت که دانش و تجربه وی اندک است و نیاز دارد تا بخشی از فرآیندها را رسمی کرده و یک روش کاری منظم به وجود بیاورد؟

ارجاعات

1. *Yediot Ahronot*, September 18, 2006.
2. *Yediot Ahronot*, May 15, 2006.

بازدارندگی و محدودیت های آن

یائیر اورون

آثار بلند مدت جنگ ۲۰۰۶ لبنان هنوز مشخص نشده است. ناظران بین المللی، عرب و اسرائیلی در پیشگویی درباره آینده بازدارندگی اسرائیل عجله کرده بودند و به نظر می رسد این پیش گویی ها به طور کامل پیش از موعد انجام شده است. چیزی که تا کنون می توانست صورت پذیرفته باشد عبارت است از استفاده از بخش هایی از چارچوب تحلیلی نظریه بازدارندگی برای شرایط پیش رو و بر این اساس، ارزیابی معادله بازدارندگی^۱ میان اسرائیل و دشمنان آن به ویژه حزب الله پیش و پس از جنگ و همچنین نتایج احتمالی جنگ در این شرایط.

معنای بازدارندگی

بازدارندگی فرآیندی بسیار پیچیده است که به معنای تهدید به استفاده از زور جهت بازداشتن حریفی (چالشگری) می باشد که در صدد تغییر وضع موجود با توسل به خشونت است. تهدیدات بازدارنده به دو صورت است: یا اقدامی مانع که حریف را از هدف خود بازدارد یعنی چالش نظامی آن را از بین ببرد (بازدارندگی از طریق جلوگیری) و یا اقدامی تنبیهی به معنای اعمال مجازات بر دارایی های آن فراتر از میدان نبرد، شامل اهداف غیر نظامی (بازدارندگی از طریق تنبیه). اما موفقیت بازدارندگی به ترکیب عوامل سیاسی، راهبردی و روانی بستگی دارد. هرچه میزان نسبی ممانعتی / تنبیهی قابلیت

1. deterrence equation

بازدارندگی یعنی برتری نظامی، بیشتر باشد تهدیدات بازدارنده تأثیر بیشتری خواهد داشت. به عبارت دیگر اراده حریف برای به چالش کشیدن وضع موجود مهم تر از ناکام کردن آن از طریق اقدام سیاسی است. همچنین در این میان راه حلی وجود دارد که همان آمادگی [عنصر یا کشور] بازدارنده برای اجرای تهدیدات خود است. البته تشخیص این امر مشکل و آثار آن پیچیده می باشد. به نمایش گذاشتن راه حل می تواند باعث شهرت بازدارنده و تقویت بازدارندگی شود. اما در عین حال همان طور که مطالعات گسترده نیز نشان داده شهرت در تمام شرایط به طور حتم باعث افزایش کارایی بازدارندگی نمی شود.^(۱) علاوه بر این، اجرای راه حل از طریق استفاده از نیروی نظامی می تواند به جای بازدارندگی موجب گسترش درگیری شود.

تهدیدات بازدارنده می تواند به اشکال مختلفی انجام شود. به عنوان مثال، از طریق بیانیه ها، حرکت های آرام مانند جابجایی نیروهای نظامی و یا حتی در برخی مواقع، اقدام محدود نظامی با هدف جلوگیری از جنگ گسترده تری که ممکن است حریف به آن متوسل شود. در حالی که بازدارندگی بر منصرف کردن حریف از انجام اقدام نظامی تمرکز دارد، تهدیدات قهری، بر خلاف آن در صدد تأثیرگذاری بر پذیرش خواسته های [طرف] تهدید کننده توسط حریف است. در این وضعیت اجبار (یا همان قهر) ماهیتی تهاجمی داشته و به منظور کسب موفقیت به تنظیم و اعمال فشار قابل توجهی بر حریف نیاز دارد. اما تهدیدات بازدارنده در مقایسه با تهدیدات قهری به آسانی به اهداف خود دست می یابند. روی هم رفته، بازدارندگی تا حدی وضعیت گمراه کننده ای است. برای ارزیابی قدرت وضعیت بازدارندگی فرمول دقیق و معینی وجود ندارد. بهترین نشانه موفقیت بازدارندگی هنگامی است که یک تهدید بازدارنده مشخص حریف را مجبور کند از تصمیم خاصی جهت آغاز خصومت منصرف شود. اما با این وجود هنوز دلیل چنین تصمیمی ممکن است به چندین عامل بستگی داشته باشد.

بازدارندگی در مدیریت منازعه، معیار نهایی محسوب نمی شود. بلکه یک راهبرد در میان موارد متعددی است که جهت ثبات بخشیدن به روابط در منازعه طراحی شده است.

از یک طرف حد فاصل غلبه یافتن و تسلیم شدن است و از طرف دیگر منجر به گسترش امور نظامی می شود. دیگر این که بازدارندگی بدیلی برای توافقات سیاسی به حساب نمی آید. بلکه نقش آن ثبات بخشیدن به امور نظامی در زمان منازعه و پشتیبانی از یک توافق سیاسی در زمان مساعد بودن شرایط برای انجام آن می باشد.

بازدارندگی اسرائیل علیه بازیگران دولتی و غیر دولتی

اسرائیل به علت برتری آشکار نظامی خود، معاهدات صلح با مصر و اردن و همچنین فقدان تمایلی جدی در دولت های موجود در سایر کشورهای عرب - به استثنای گزینه احتمالی سوریه - در جهت منازعه ای مسلحانه با اسرائیل، از اواسط دهه ۷۰ به بعد از قابلیت بازدارندگی مؤثر و اثباتی علیه جنگی تمام عیار یا محدود با تمام کشورهای منطقه برخوردار بوده است.

به طور عادی - در صورت یکسان بودن تمام شرایط - هنگامی که حریف، یک دولت و دارای مرکزی رسمی برای تصمیم گیری باشد که عناصر قدرت نظامی کشور را کنترل می کند بازدارندگی می تواند مؤثر باشد. اما بازدارندگی علیه بازیگران غیر دولتی پیچیده تر است. هنگامی که بازیگر غیر دولتی (سازمان چریکی یا تروریستی) از قلمروی تحت فعالیت خود علیه اراده یک دولت فعالیت می کند تلافی نظامی علیه آن کشور می تواند موجب اعمال محدودیت هایی بر بازیگر غیر دولتی شود. این نمونه ای از بازدارندگی ثالث^۱ است که در تاریخ منازعه اعراب - اسرائیل بارها اتفاق افتاده است، به ویژه در ارتباط با عملیات فدائون از خاک اردن در دهه ۵۰ و به طور مجدد در اواخر دهه ۶۰ و متعاقب آن از لبنان.^(۲) اقدامات تلافی جویانه اسرائیل باعث اقدام اردن علیه فدائون شد، اما در مورد لبنان به علت ضعف دولت آن تا حد زیادی به شکست انجامیده است. بنابراین موفقیت تلافی کردن به عنوان سازکار بازدارندگی ثالث به قدرت داخلی دولت مذکور بستگی دارد.

همچنین بازدارندگی می‌تواند علیه عناصر غیر دولتی که در کشور یا سرزمینی غیر مسکونی فعالیت می‌کنند نیز کارگر باشد. به عنوان مثال، معادله بازدارندگی فلسطینی‌ها تحت تأثیر دو عامل عمده قرار گرفته است: سطح اهداف سیاسی قابل کسب مورد انتظار فلسطینی‌ها و همچنین میزان ناامیدی آن‌ها متعاقب فقدان پیشرفت سیاسی و شدیدتر شدن اقدام نظامی اسرائیل. البته این ناامیدی هرچه شدیدتر شود احتمال موفق نشدن بازدارندگی نیز بیشتر خواهد شد. اما بر خلاف آن، پاسخ خشن اسرائیل به فعالیت‌های تروریستی و چریکی در طول انتفاضه^۱ که منجر به وارد آمدن خساراتی گسترده و سنگینی به جامعه فلسطین شد، منجر به پذیرش آتش بس در اوایل سال ۲۰۰۵ و کاهش میزان اقدامات خشونت آمیز در میان گروه‌های فلسطینی به ویژه فتح^۲ و حماس^۳ پس از آن گردید. هم‌زمان، پذیرش آتش بس (حداقل در میان بخشی از حکومت فلسطین) عاملی برای به وجود آمدن این تصور شد که دوباره پیشرفت‌هایی سیاسی حاصل خواهد شد. بنابراین با توجه به اشتراک میان دو عامل [مؤثر بر معادله بازدارندگی فلسطینی‌ها] و فقدان پیشرفت سیاسی این احتمال وجود دارد که خشونت‌ها در فلسطین تکرار شود. پس برای این که هزینه‌های بالای موجود در خشونت‌ها [به فلسطینی‌ها] نشان داده شود به عکس العمل نظامی قدرتمند اسرائیل نیاز خواهد بود تا از این راه بازدارندگی تقویت شود.

این امر ممکن است بتواند میان کشورها یا میان کشوری و بازیگری فرو دولتی معادله بازدارندگی محدودی ایجاد کند که به کل منازعه مرتبط نشود، اما به برخی جنبه‌های خاص موجود در آن محدود شود. چنین معادله‌ای در برخی مواقع نیازمند تقویت مجدد توسط توافقات سیاسی یا استفاده محدود از زور خواهد بود.

معادله بازدارندگی اسرائیل - حزب الله

نیروهای اسرائیلی در مه ۲۰۰۰ (به همراه نیروهای ارتش جنوب لبنان) از جنوب لبنان خارج شدند. این خروج به طور رسمی توسط سازمان ملل پذیرفته شد و مورد حمایت

1. Intifada
2. Fatah
3. Hamas

جامعه جهانی قرار گرفت که دولت لبنان نیز جزو آن بود. با این وجود حزب الله به سرعت پس از خروج دست به کار شد و اولین حمله خود را به مونت دو^۱ انجام داد و پس از آن هر چند ماه یک بار به حملات خود از بخش شرقی ادامه می داد. به مرور زمان این حملات یعنی آتش گشودن به سمت مواضع اسرائیلی ها و (البته به طور کلی) اجتناب از حمله به شهرک های غیر نظامی به امری عادی تبدیل شد. ارتش اسرائیل نیز در پاسخ به سمت مواضع حزب الله شلیک می کرد که اغلب این درگیری ها کوتاه مدت بود.

به نظر می رسد این سبک از رفتار باعث شد برای بازی در شمال [اسرائیل] مجموعه قوانینی شکل بگیرد. این امر باعث کمک به اهداف حزب الله در لبنان شد و از قرار معلوم در خدمت منافع سوریه و ایران قرار گرفت. اگرچه حزب الله برای اسرائیل عنصری ناراحت کننده به حساب می آمد، اما در زندگی غیر نظامیان در شمال کشور اخلاص ایجاد نمی کرد. پس از سال ها اخلاص، زندگی مردم در شمال به حالت عادی برگشته بود و اقتصاد شکوفا شده بود. بنابراین بر خلاف این پیشینه، از طریق انجام عکس العملی گسترده در برابر اقدامات تحریک آمیز حزب الله چیزی به دست نمی آمد. علاوه بر این، از سال ۲۰۰۵ نشانه هایی ابتدایی درباره بهبود یافتن نظام سیاسی در لبنان به ویژه پس از خروج نیروهای سوری مشاهده می شد و بارقه های امیدی در جهت تغییر در حضور نظامی خودمختار حزب الله به وجود آمده بود.

این قواعد بازی در واقع نتیجه یک معادله بازدارندگی محدود و متقابل بود. اسرائیل در حالی حزب الله را از آغاز حملات گسترده به جمعیت غیر نظامی خود بازمی داشت که در مقابل آن حزب الله نیز در جهت بازداشتن اسرائیل از انجام حملاتی کلی برای از بین بردن خود تلاش می کرد. این بازدارندگی متقابل از یک طرف بر اساس تهدید به مجازات نظامی دو طرفه و از طرف دیگر بر عوامل اجتماعی - سیاسی مبتنی بود. حزب الله از هزینه هایی که در صورت تخطی از قواعد بازی توسط حوزه انتخاباتی سیاسی^۲ آن پرداخت می شد - به طور عام لبنان و به طور خاص شیعیان - آگاهی داشت. همچنین برای

1. Mount Dov

2. political constituency

اسرائیل نیز سودمند بود که به درگیری های گسترده تری کشیده نشود که زندگی را در بخش شمالی آن مختل می کرد.

بنابراین علی رغم این که حزب الله بازیگری غیر دولتی بود هنوز می شد علیه آن به تهدیدهای بازدارنده متوسل شد. البته تناقض در این جا است که از آن جایی که حزب الله به بازیگر فعالی در لبنان تبدیل شده که در صدد افزایش قدرت سیاسی خود می باشد، در نتیجه به دو مسیر مخالف کشیده می شود: اول این که در صحنه سیاست داخلی لبنان به طور دائم مجبور به نشان دادن قدرت منحصر به فرد خود در فعالیت به عنوان سپری در برابر اسرائیل است و بنابراین مجبور به توسل به اقدامات تحریک آمیز خشن خود [علیه اسرائیل] خواهد شد. دوم این که بر خلاف این مسأله، نقش حزب الله به عنوان بازیگری لبنانی آن را مجبور به جلوگیری از انجام کاری می کند که منجر به حمله گسترده ای از جانب اسرائیلی ها شود.

حزب الله در اقدام ۱۲ ژوئیه خود قواعد بازی را به طور کامل زیر پا نگذاشت، اما به طور قابل توجهی از آن تخطی کرد، زیرا به یک هدف غیر نظامی حمله کرده بود (که البته در گذشته با شدت کمتری نیز انجام داده بود). حزب الله این بار در بخش غربی مرز و در حوزه وسیع تری فعالیت کرد. سرانجام با این آدم ربایی، اقدام تحریک آمیزی که پس از آدم ربایی های سال ۲۰۰۰ قادر به انجام آن نبود را تکرار کرد. بنابراین ترکیب تمام عوامل بالا در نهایت منجر به تجاوز به حریم بازدارندگی اسرائیل و واکنش شدید آن شد. از آن جایی که حزب الله به ظاهر بر این باور بود که به قواعد تجاوز نکرده بنابراین پاسخ گسترده اسرائیل را نیز پیش بینی نمی کرد.

شرایطی که بازدارندگی در آن از انسجام برخوردار باشد در نهایت به ارتباط میان آن دسته از منافع سیاسی که باید مورد حمایت قرار بگیرد و شدت پاسخ نظامی در مواقع ناموفق بودن بازدارندگی، بستگی خواهد داشت. پاسخ تجاوز به حریم بازدارندگی به طور معمول باید تا حدی با خسارت وارد شده توسط تعرضات تناسب داشته باشد. اما استقرار مجدد وضعیت بازدارندگی به ویژه در بازدارندگی هایی که گستردگی محدودی دارد در

برخی موارد به پاسخ بی تناسبی^۱ نیاز خواهد داشت. به ویژه این امر هنگامی کاربرد دارد که حریف به این امید دست به ایجاد چالش های محدود پی در پی می زند که این موارد در نهایت توسط [طرف] بازدارنده پذیرفته خواهد شد و به تدریج برای بازی قواعد جدیدی به وجود خواهد آمد. بنابراین شدت پاسخ اسرائیل در ژوئیه ۲۰۰۶ به خاطر اقدام تحریک آمیز خاص حزب الله به ناچار باید بی تناسب می شد.

در عین حال برای برقراری مجدد و حفظ موازنه بازدارندگی در برابر حزب الله به اجرای یک عملیات نظامی گسترده، اما محدود نیاز بود. انهدام زرادخانه راکت های میان برد و دور برد حزب الله در ابتدای نبرد که حاصل حمله سنگین و نامشخصی بود، خود به تنهایی منجر به یاری رساندن به هدف احیای بازدارندگی اسرائیلی ها و ایجاد یک موازنه بازدارندگی در برابر حزب الله می شد. به علاوه، تخریب بخش ضاحیه در جنوب بیروت - مرکز فرماندهی های حزب الله و محل اقامت بسیاری از اعضاء و حامیان آن - بی تردید نشانه عمده و روشن توان اسرائیل و راه حلی در جهت تنبیه سازمان بود و بنابراین در ادامه موجب تقویت بازدارندگی اسرائیل در برابر حزب الله می شد. بنابراین ادامه یافتن نبرد فراتر از این مرحله برای اهداف مربوط به بازدارندگی ضرورت نداشت.

تعیین اهداف جنگی که تغییر وضعیت سیاست داخلی لبنان از جمله اجبار در خلع سلاح حزب الله را به عنوان سازمانی نظامی و استقرار ارتش لبنان را در جنوب دنبال می کرد و با توجه به حقوق بین الملل (به ویژه اجرای قطعنامه ۱۵۵۹) قابل توجیه بود و خواست واقعی بخش عمده ای از حکومت لبنان را منعکس می کرد از حد لازم برای احیای یک موازنه بازدارندگی نیرومند و باثبات فراتر رفت.

روی هم رفته به نظر می رسد پاسخ گسترده اسرائیل در حقیقت منجر به تقویت بازدارندگی اسرائیل علیه حزب الله شد و این امر به طور دقیق در بیانیه های رهبران حزب الله مشاهده می شود که اعلام کردند انتظار پاسخ شدید اسرائیل را نداشتند و در غیر این صورت اجازه نمی دادند عملیات ۱۲ ژوئیه انجام شود. اما از طرف دیگر

حزب الله در طول نبرد موفق شد قابلیت خود را در استمرار به ستوه آوردن مردم شمال اسرائیل با راکت های کوتاه برد خود به نمایش بگذارد. این امر [یعنی سخنان مذکور فرماندهان،] شاید اسرائیل را در نبود اقدامات تحریک آمیز اخیر، از انجام عملیات های گسترده علیه حزب الله بازمی داشت. تردیدی وجود ندارد که اسرائیل می توانست به واسطه آمادگی مناسب (شامل آموزش مناسب نیروهای زمینی مربوطه) و برنامه ریزی پیشرفته علیه حزب الله، عملیاتی با ابعاد گسترده انجام دهد. این که اسرائیل به علت بار سنگین نبرد ضد شورشی طولانی مدت و پرهزینه، از عملیات گسترده ای در طول آخرین نبرد خودداری کرد اقدام درستی بود، اما توان انجام کاری که حزب الله برای تحقق آن دست به اقدامات تحریک آمیز می زد را داشت.

موازنه بازدارندگی جدید اسرائیل - حزب الله

گسترده‌گی افراطی پاسخ اسرائیل به عملیات ۱۲ ژوئیه ضمن شوکه کردن حزب الله نشان داد که تجاوز مستمر به حریم بازدارندگی اسرائیل تحمل نمی شد. علاوه بر این، اسرائیل از طریق بمباران هوایی لبنان خسارات سنگینی به زیر ساخت های غیر نظامی حزب الله در بیروت و جنوب لبنان وارد آورد. به ظاهر این تنبیه موجب شد در لبنان خسارت سیاسی زیادی به حزب الله وارد شود که شواهد آن، بیانه های مختلف خود نصرالله و اقدامات گسترده حزب الله در پرداخت هزینه خسارات به گروه های شیعه می باشد که متحمل بیشترین آسیب ها در نبرد شده بودند. یکی از ویژگی های جالب اظهارات حزب الله یعنی عدم پیش بینی پاسخ نیرومندان اسرائیل، مؤید پذیرش آشکار قواعد مذکور بازی و موازنه بازدارندگی موجود پیش از جنگ توسط سازمان می باشد. حزب الله امیدوار بود هم در زمان پیروی و هم در زمان تخطی از چارچوب کلی این قواعد، از لحاظ سیاسی و راهبردی قادر به کسب دستاوردهای بیشتری شود.

رهبران حزب الله پس از جنگ از پیروزی بر اسرائیل برای اولین بار در تاریخ منازعه اعراب - اسرائیل سخن گفتند. اما تحلیل نبرد منجر به نتیجه متفاوتی می شود. مبارزان حزب الله در مواجهه با نیروهای اسرائیلی در طول نبرد از خود مهارت و اراده نشان دادند،

اما ارتش اسرائیل - به دلیل ملاحظات سیاسی و نظامی - چنین نکرد و حتی از مجموعه کامل قابلیت های خود استفاده کرد. در حالی که امکان از بین بردن سازمانی چریکی نظیر حزب الله وجود دارد، اما این امر به نبرد ضد شورش بلند مدت و پرهزینه ای نیاز خواهد داشت و در ارتباط با جمعیت غیر نظامی، هزینه سنگینی را تحمیل می کند. اسرائیل این درس را با حضور بلند مدت خود در لبنان فرا گرفته و مایل به تکرار آن نبود، به ویژه هنگامی که در این میان هیچ منفعتی حیاتی برای امنیت ملی وجود نداشت. در حقیقت این امر دلیل اصلی تأمل اسرائیل در تصمیم راهبردی خود مبنی بر استقرار نیروهای زمینی در نبرد و نفوذ عمیق به داخل لبنان بود. توجه داشته باشیم که این محاسبه عقلانی باعث تعارض میان مفهوم یکی از اهداف جنگ یعنی خلع سلاح حزب الله و عملیات های زمینی انجام شده در طول نبرد می شد، یعنی تا زمانی که اسرائیل خود را به طور کامل درگیر عملیات زمینی بلند مدت و ناخوشایندی نمی کرد که البته مشخص بود مایل به انجام آن نیست، چنین امری محقق نمی شد.

رفتار محتاطانه حزب الله در اواخر درگیری ها و آمادگی ظاهری آن برای پذیرش قطعنامه ۱۷۰۱ سازمان ملل که شامل دو ماده مهم مبنی بر استقرار ارتش لبنان و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در جنوب می شد مبین درک این نکته توسط حزب الله بود که ادامه دادن اقدامات تحریک آمیز آن هم به شیوه شش سال گذشته دیگر سازنده نبود. حزب الله پس از جنگ بخش اعظم اقدامات خود را متوجه مسائل سیاست داخلی لبنان کرد. یعنی در جهت خنثی کردن اقدامات دولت برای اجرای قطعنامه ۱۷۰۱ و همچنین جلوگیری از خلع سلاح خود تلاش کرد. حزب الله به واسطه حفظ نیروی نظامی خود، از جایگاه ویژه ای در لبنان برخوردار شده است. در عین حال به منظور تغییر نظام سیاسی لبنان تلاش کرده است تا از این راه برای گروه های شیعه و متحدان خود قدرت بیشتری به دست آورد. اما هنوز نتیجه گیری درباره این که آیا حزب الله و متحدان آن قادر به تغییر نظام سیاسی لبنان و کسب جایگاه بهتر می شود بسیار زود است. به نظر می رسد این احتمال وجود داشته باشد که توافقاتی حاصل شود تا به موجب آن حزب الله و متحدانش قادر به کسب دستاوردهای سیاسی چندی شوند، اما امکان کسب تمام اهداف وجود نخواهد داشت.

البته با وارد شدن هرچه بیشتر حزب الله به مبارزه جهت تغییر نظام سیاسی لبنان، این گروه (علی رغم ماهیت وجودی خود) در زمینه کاهش اقدامات تحریک آمیز برای درگیری های آتی با اسرائیل، بیشتر تحت فشار بخش حاکم لبنان قرار خواهد گرفت. همچنین این نکته قابل توجه است اگرچه طبق برآوردها اجتماعات شیعه در لبنان ۴۰ - ۳۰ درصد از جمعیت را تشکیل می دهد، اما همین گروه خود دارای اختلافاتی بوده و مسأله دیگر این که تلاش در جهت اتحاد با بخشی از مسیحیان نیز اقدامی فرصت طلبانه و بی ثبات خواهد بود. در نتیجه حزب الله در راستای تلاش برای تحمیل اصول سیاسی - اعتقادی خود بر لبنان شریکی نخواهد یافت و قادر به تشکیل ائتلافی برای به چالش کشیدن نظامی اسرائیل نخواهد بود.

بازدارندگی علیه سوریه

بازدارندگی اسرائیل علیه کشورهای عرب منطقه از دهه ۷۰ به بعد به لطف موازنه در هر دو مجموعه اهداف سیاسی و قدرت نظامی، پایدار بوده است. در واقع در طول سالیان متمادی انطباق منافع سیاسی و حتی همگرایی میان برخی منافع دیگر به تدریج افزایش یافته است. در این میان تنها استثنای عمده سوریه است که تلاش های متعدد در زمینه رسیدن به صلح [با این کشور] به دلیل مواضع اسرائیل و سوریه به شکست منجر شده است.

مرور کوتاهی بر رفتار راهبردی سوریه از ۱۹۷۳ [پس از جنگ رمضان یا همان جنگ اکتبر که آخرین جنگ میان کشورهای عرب با اسرائیل بود] هنگامی که به همراه مصر اقدام به آغاز جنگ نمود نشان دهنده آگاهی شدید این کشور از عوامل سیاسی و نظامی موجود در اطراف خود دارد. اگرچه سوریه بازگرداندن بلندی های جولان به حاکمیت خود را از اهداف محوری در سیاست خارجی خود در نظر می گیرد، اما به درستی ارزیابی کرده که از نظر سیاسی و نظامی هیچ احتمالی برای تحقق این امر وجود ندارد. سوریه آمادگی انجام یک همکاری مصلحتی با اسرائیل را در طول دهه ۷۰ در لبنان دارا بود و همچنین از دهه ۷۰ به بعد همواره مراقب بود که موافقتنامه بلندی های جولان را نقض نکند و در جنگ ۱۹۸۲ لبنان نیز خود را فقط محدود به اتخاذ موضعی دفاعی نمود و تنها در جهت دفاع از

موضع خود در منطقه بقاع^۱ و ارتباط با بیروت مبارزه کرد. همچنین بعدها در طول دهه ۸۰ این آمادگی را داشت که قوانین درگیری^۲ با اسرائیل را در لبنان به وجود آورد.^(۳) سرانجام در طول نبرد سال ۲۰۰۶ در لبنان بسیار دقت کرد که به اسرائیل بهانه ای برای حمله به خود ندهد (و نظر هیچ یک از رهبران اسرائیلی نیز به طور جدی به سمت سوریه جلب نشد). این الگوی رفتاری ثابت نشان دهنده آگاهی مستمر سوریه نسبت به محیطی راهبردی بود که در آن فعالیت می کرد.

اما آیا نبرد لبنان بر تصورات رهبران سوریه در ارتباط با موقعیت ژئواستراتژیک خود تأثیر گذاشته است؟ این پرسش مشکلی است و [برای پاسخ به آن] روش مطمئن و قابل اتکایی وجود ندارد. پاسخ نهایی تنها در آینده مشخص خواهد شد، اما تحلیلی عقلانی از عوامل تأثیرگذار بر رفتار سوریه شاید قادر به ایجاد نشانه هایی باشد.

ارزیابی از ابعاد نظامی نبرد لبنان می تواند به نتایج پیش رو منجر شود. ابتدا این که نبرد حاضر نه علیه ارتشی متعارف بلکه نمونه ای از عملیات ضد شورشی بود که شامل تعدادی مواجهه نظامی محدود با رزمندگان حزب الله می شد که به عنوان واحدهای ارتش متعارفی مبارزه می کردند. این مبارزان در بسیاری از این رویارویی ها از خود مهارت و شجاعت بالایی به نمایش گذاشتند. اما این مواجهه مختصر با نبردهایی که توسط ارتش های متعارف انجام شده است و واحدهای بزرگ در آن بر ترکیبی از نیروی زرهی، نیروی هوایی و توپخانه اتکاء می کنند و قدرت شلیک موجود در آن به صورت فزاینده ای متشکل از سامانه های دقیق و گوناگون است، تفاوت بسیاری دارد. این مورد اخیر درست همان نوع از نبردی است که در صورت به وجود آوردن درگیری علیه اسرائیل در ارتباط با بلندی های جولان توسط سوریه رخ خواهد داد. بنابراین چیزی که در لبنان اتفاق افتاد به سختی می تواند نمونه ای برای حادثه ای باشد که ممکن است در نبرد اسرائیل و سوریه رخ دهد [اشاره به شدت بیشتر این نبرد احتمالی].

1. Beqaa: در شرق لبنان

2. rules of engagement

پس از جنگ ارتش اسرائیل در زمینه های مختلفی به طور شدید مورد انتقاد قرار گرفت (که شاید این میزان در داخل اسرائیل بیش از انتقادات ناظران خارجی بود). ابعاد متعدد عملیات های ارتش، توسط بسیاری از تیم های رسمی متشکل از افسران بازنشسته اسرائیلی به طور عمیق تجزیه و تحلیل شده که برخی از آن ها در ارتباط با رفتار نیروهای زمینی ارزیابی هایی به شدت انتقادی ارائه داده اند.

می توان این گونه فرض کرد که بسیاری از مشکلات نظامی آشکار شده در زمان نبرد از جمله افزایش آموزش، تجدید تدارکات و انجام تغییرات سازمانی رفع خواهد شد. همچنین چیزی که آشکار شد این بود که ارتش خود را به درستی آماده مبارزه نکرد بود و به این سمت سوق یافته بود (و این امر می تواند پیش از وقوع مواجهه بعدی رفع شود). اما روی هم رفته، تمام این مشکلات نمی تواند تصور کلی برتری قابل توجه و مستمر اسرائیلی ها بر نیروهای سوری را پنهان کند.

برتری شدید نیروی هوایی اسرائیل در یک نبرد گسترده که شامل تمام مجموعه های نظامی می شود تأثیر تعیین کننده ای در میدان نبرد خواهد داشت. همان طور که تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نشان می دهد، نقش یک نیروی هوایی پیشرفته در نبرد میان ارتش های متعارف، حیاتی و تعیین کننده می باشد. انقلاب در امور نظامی که [هم اکنون] به میداین نبرد شکل می دهد، اسرائیل را به وضوح از مزیت برتری بر تمام دشمنان خود در منطقه و به ویژه نیروهای سوری بهره مند می کند.

نیروی هوایی اسرائیل در لبنان دوباره مانند گذشته برتری خود را نشان داد. اما آزمون آن در نبود هر گونه پدافند علیه این نیرو، نه در منکوب ساختن پدافند و توانمندی های هوایی دشمن خود (که البته وجود نداشت) بلکه در حمله دقیق به اهداف خود و نشانه گرفتن حجم گسترده ای از مهمات خواهد بود. این چیزی بود که [نیروی هوایی اسرائیل] به طور مؤثری قادر به انجام آن شد. ناتوانی آن در برتری بر شلیک موشک ها و راکت های مختلف علیه اسرائیل نه غافلگیر کننده، بلکه در واقع قابل پیش بینی بود. بنابراین ارزیابی عاقلانه سوریه از نتایج درگیری گسترده ای با اسرائیل تنها می تواند به همین نتایجی ختم شود که موجب هدایت رفتار راهبردی سوریه در گذشته شد و در آینده نیز خواهد شد.

احتمال این که پیش از درگیر کردن خود در یک ماجراجویی نظامی با اسرائیل قادر به جلب حمایت سیاسی اعراب شود بسیار اندک است. البته می تواند منتظر پشتیبانی ایران باشد، اما این امر با مشکلات لجستیکی قابل توجهی روبرو خواهد شد و بنابراین تنها منحصر به ارسال تدارکات و مواردی از این قبیل می شود. اما با به دست آوردن تسلیحات هسته ای توسط ایران ممکن است شرایط تغییر کند؛ شرایطی که به آینده بستگی دارد و فراتر از حوزه بحث حاضر است.

در نهایت باید گفت که اقدامات مصرانه سوریه جهت رویارویی با اسرائیل به صورت دیپلماتیک و پیشنهادات مکرر آن درباره آغاز مذاکرات صلح میان دو کشور هیچ نشانه ای از تغییر در ارزیابی سوریه در ارتباط با محیط راهبردی را به معرض نمایش نمی گذارد. اگرچه درست است که شدت نشانه های [فرستاده شده] سوریه برای صلح تا حدودی نتیجه مشکلات بین المللی و منطقه ای حاضر می باشد، اما این موارد می تواند نشان دهنده تمایل سوریه به تغییر موقعیت خود در خاورمیانه و پی بردن به این مسأله باشد که پس گرفتن بلندی های جولان فقط می تواند از راه گفتگوهای مسالمت آمیز تحقق یابد.

ملاحظات بازدارندگی وابسته؛ فلسطینی ها و فراتر از آن ها

موفقیت بازدارندگی اسرائیل علیه خشونت در فلسطین از یک طرف به میزان اشتیاق (و همچنین در مقابل، ناامیدی) سیاسی فلسطینی ها و از طرف دیگر به میزان فعالیت نظامی اسرائیل بستگی داشته است. سومین عامل حیاتی در این میان وجود یک قدرت سیاسی مرکزی فلسطینی است که قادر به اعمال اراده خود بر مبارزان متعدد مسلح و فعال در نوار غزه و تا حدود کمتری در کرانه غربی باشد. مسأله تغییر کرده پس از انتخابات مجلس که باعث به قدرت رسیدن حماس شد و پیرو آن، زوال تدریجی همبستگی اجتماعی و سیاسی میان فلسطینی ها را فراهم کرد، در واقع ناتوانی هر دو گروه [حماس و فتح] در رفع اختلاف های خود و تأسیس مرکز منسجمی برای تصمیم گیری است که بتواند تمام سازمان های مسلح را با استفاده از زور تحت کنترل خود در بیاورد. بنابراین در نبود چنین مرکزی ایجاد یک شرایط بازدارنده مؤثر در برابر فلسطینی ها مشکل خواهد بود.

تنها، وقوع یک تحول عمده در روابط اسرائیل - فلسطین به همراه ایجاد مرکز تصمیم گیری تأثیرگذار، قادر به ایجاد زمینه سازنده ای برای اجرای بازدارندگی مؤثر می شود. تا آن زمان به نظر می رسد که هر دو گروه فتح و حماس هر یک بنا به دلیل خود مایل به حفظ آتش بس با اسرائیل شوند و حماس قادر خواهد بود آن را در نوار غزه که به طور مؤثری بر آن کنترل دارد اعمال کند.^۱ بنابراین در صورت تمایل اسرائیل به این امر امکان برقراری آتش بس محدودی در کوتاه مدت وجود خواهد داشت. اما هرچقدر اوضاع سرزمین های فلسطینی بیشتر به سمت هرج و مرج کشیده شود احتمال از بین رفتن آتش بس نیز بیشتر خواهد شد. به همین صورت بازدارندگی در نبود یک حرکت سیاسی و قدرت مرکزی مقتدر در فلسطین در نهایت، ضعیف خواهد شد.

گفته شده که موفقیت حزب الله در شلیک راکت های خود به اسرائیل الگویی ایجاد می کند که منجر به تشویق تندروهای فلسطینی به تقلید از آن خواهد شد. این امر ممکن است به تضعیف بازدارندگی اسرائیل منجر شود و [از طرف دیگر نیز] مشخص شده که حماس در صدد تقویت قابلیت خود در زمینه راکت های کوتاه برد است. البته احتمال استفاده حماس از آن ها در اصل مسأله ای سیاسی خواهد بود. در کل، استراتژیست های فلسطینی باید دو نکته دیگر را در نظر داشته باشند که می تواند از نبرد لبنان استخراج شود. ابتدا این که نیروی هوایی (و توپخانه) اسرائیل قادر بود در لبنان ویرانی گسترده ای به وجود آورد و دوم این که جامعه جهانی آمادگی تحمل این اقدام تلافی جویانه اسرائیل را داشت. هزینه بالقوه این امر برای فلسطینی ها می تواند بسیار زیاد باشد و اگر این گونه نباشد آن ها با حملات راکتی اقدام به آغاز نبرد گسترده ای می کنند. همچنین قابل توجه است که اسرائیل در گذشته نیز نشان داده که در برابر اقدامات تحریک آمیز شدید فلسطینی ها به شیوه های افراطی توسل جسته است.

در ارتباط با منطقه نیز [باید گفت که] بازدارندگی اسرائیل از آغاز جنگ توسط کشورهای واقع در منطقه، از دهه ۷۰ پایدار بوده است. تحولات اخیر با توجه به این که

۱. اما بین حماس و اسرائیل در سال ۲۰۰۸ جنگی درگرفت که به جنگ ۲۲ روزه معروف شد م.

ابعاد سیاسی در موفقیت بازدارندگی مؤثر است، با اقدام های آتی در جهت تقویت پایداری معادله بازدارندگی ترکیب شده است. اهمیت فزاینده ایران و هسته ای شدن احتمالی آن موجب ایجاد همگرایی بیشتر در منافع مصر، عربستان سعودی، اردن و اسرائیل می شود. بنابراین بر اساس این پیشینه سیاسی، زبان تعامل میان اسرائیل و این کشورهای عرب تا کنون سیاسی بوده - و حتی باید افزایش بیشتری یابد - و کمتر بر اساس حالت بازدارندگی بوده است.

در نهایت، نبرد لبنان، میان مردم و نخبگان سیاسی اسرائیل احساس ناامید کننده عمیقی و دیدگاهی به شدت انتقادی در ارتباط با عملکرد ارتش به وجود آورد. انتقاد به ابعاد مختلف اقدامات ارتش که توسط بسیاری از تیم های تخصصی نظامی منصوب شده توسط رئیس ستاد ارتش^۱ مطرح شده بود به طور قابل ملاحظه ای منجر به افزایش بی اعتمادی عمومی به رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی شد. روی هم رفته، تمام این موارد بر بحث عمومی در داخل اسرائیل راجع به بازدارندگی تأثیر گذاشته و حرف رسانه ها و قسمت عمده این بحث عمومی این است که بازدارندگی اسرائیل تا حد زیادی آسیب دیده است.

اما بازدارندگی کمیتی نیست که به دقت مشخص شود و بی تردید توسط طرف بازدارنده نیز تعیین نمی شود. بازدارندگی اسرائیل نه بر اساس انتقاد از خود بلکه مبنی بر معیارهای ثابت منافع سیاسی حریفان به علاوه اصول بنیادی قدرت نظامی است. این موارد در نتیجه نبرد در لبنان تغییر نکرده است. اما تا جایی که بازدارندگی با به نمایش گذاشتن اراده ارتباط دارد (اگرچه این معیار به طور عام در مقایسه با سایر موارد اهمیت کمتری دارد)، آمادگی سریع اسرائیل برای مجازات گسترده لبنان و نادیده گرفته نشدن این امر توسط جامعه جهانی فقط به ظهور راه حلی غیر طبیعی یاری رسانده است.

اما در مباحث عمومی آزاد در ارتباط با بازدارندگی یک نکته مخاطره آمیز وجود دارد. تفکر راهبردی اسرائیلی به طور سنتی بر نمایش اراده [در برابر حریفان] به واسطه استفاده از نیروی نظامی در جهت تقویت بازدارندگی در آینده تأکید فراوانی داشته است. بنابراین

ممکن است این تصور گسترش پیدا کند که اسرائیل برای تقویت بازدارندگی باید قابلیت های واقعی نظامی خود را به نمایش بگذارد. این امر با لزوم پیشگویی پایان ناپذیر درباره نقشه های مختلف ایران، حزب الله و سوریه برای تعرضات بعدی علیه اسرائیل ترکیب می شود. بر این اساس، منطق (یا بی منطقی) جنگ پیشگیرانه^۱ ممکن است منجر به ترکیب تصورات اشتباه در ارتباط با بازدارندگی اسرائیل و وقوع جنگی غیر ضروری شود.

یادداشت ها و ارجاعات

۱. به عنوان مثال، نک.

Jonathan Mercer, *Reputation and International Politics* (Ithaca: Cornell University Press, 1996), and Paul K. Huth, *Extended Deterrence and the Prevention of War* (New Haven: Yale University Press, 1991).

۲. حکومت مصر در دهه ۱۹۵۰ دستور عملیات های مشابهی را صادر کرد.

۳. درباره ارتباطات خاموش دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و / یا ادراکات غیر مستقیم اسرائیل - سوریه، نک.

Yair Evron, *War and Intervention in Lebanon: The Israeli-Syrian Deterrence Dialogue* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1987).